



۲۰:۱ بامداد

وقایع ۷۲ ساعت قبل و بعد از ترور حاج قاسم

تألیف و گردآوری:
محمد مردانیان



سرشناسه:
عنوان و نام پدیدآور:
مشخصات نشر:
مشخصات ظاهری:
شابک:
وضعیت فهرست‌نویسی:
عنوان دیگر:
موضوع:
موضوع:
موضوع:
رده‌بندی کنگره:
رده‌بندی دیوبی:
شماره کتابشناسی ملی:

مردانیان، محمد ، ۱۳۷۸ -
۱:۲۰ بامداد: وقایع ۷۲ ساعت قبل و بعد از ترور حاج قاسم/ تالیف و
گردآوری محمد مردانیان
تهران: مانیان، ۱۴۰۱.
۱۱۰ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
۹۷۸-۶۲۲-۳۱۰-۲۶۵-۳
فیپا
وقایع ۷۲ ساعت قبل و بعد از ترور حاج قاسم.
سلیمانی، قاسم، ۱۳۳۵-۱۳۹۸. -- ترور
, Qasem -- AssassinationSoleimani
سلیمانی، قاسم، ۱۳۳۵-۱۳۹۸. -- رحلت، تشییع و تدفین
, Qasem -- Death and burialSoleimani
سلیمانی، قاسم، ۱۳۳۵-۱۳۹۸. -- دوستان و آشنایان -- خاطرات
, Qasem -- Friends and associates -- DairiesSoleimani
شهیدان -- ایران -- سرگذشتنامه
Martyrs -- Iran -- Biography
سرداران -- ایران -- خاطرات
Generals -- Iran -- Diaries
۱۶۶۸DSR
۹۵۵/۰۸۴۴۰۹۲
۹۰۱۵۰۰۴

۱:۲۰ بامداد

محمد مردانیان

انتشارات: مانیان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۱۰-۲۶۵-۳

نوبت و سال چاپ: اول / ۱۴۰۱

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه قیمت: ۹۹۰۰۰ تومان

صفحه آراء و طراح جلد: نجمه بهروز



مقدمه.....	۵
میوه رسیده باید چیده شود.....	۹
گزارشی از شب ترور.....	۱۰
جمع کردن پیکر حاج قاسم از کف خیابان.....	۱۱
شرط شهید شدن شهید بودن است.....	۱۲
مرگ اختیاری.....	۱۳
۱:۲۰ دقیقه بامداد.....	۱۴
چگونگی باخبر شدن رهبری از شهادت سردار.....	۲۴
بزرگ ترین تشییع جنازه تاریخ (پس از تشییع امام خمینی ره).....	۲۵
خبر صحت داشت.....	۳۳
ترور نافرجام (قناصه زن داعش).....	۳۵
ترور نافرجام (خودروی انتحاری).....	۳۶
ترور نافرجام (ترور در بیمارستان).....	۳۸
ترور نافرجام (حمله هوایی).....	۴۲
احتمال ترور بیولوژیک.....	۴۳
پهباد ام کیو ۹ پهباد قاتل.....	۴۴
انتقام در کمتر از ۲ ساعت.....	۴۵
مجروحیت.....	۴۶
آخرین جلسه در دمشق.....	۴۷
کنار یوسف الهی دفنم کنید.....	۵۰
تدفین.....	۵۱

۵۳ محل دفن حاج قاسم
۵۴ خون من الان اثر داره
۵۵ تا زنده‌ام نمی‌خواهم کتابی راجبم بنویسین
۵۷ این آرزوی من است
۵۸ سردار بی‌جایگزین
۵۹ برای ترور شما طراحی کرده‌اند
۶۰ مصلحت بود زنده بمانی
۶۱ از انگشترش شناختم
۶۳ دونفر باید مرا ببخشند
۶۴ فهمیدم چه خاکی بر سرم شده است
۶۵ سردار بزرگ پرافتخار آسمانی شد
۶۷ خدایا ما جز خوبی چیزی ندیدیم
۷۰ مکتب سلیمانی
۷۱ ابهت آمریکا لگدمال شد
۷۲ رفیق خوش بخت ما (بیانات رهبری ۶ روز پس از شهادت)
۷۶ ترور بزدلانه
۷۸ ایام‌الله
۷۹ وصیت‌نامه
۸۰ سخن آخر
۸۱ عکس‌های ی از حاج قاسم
۱۰۹ فهرست منابع

مقدمه

برصدد این بر آمدمیم که کتابی را پیرامون شهادت سردار سلیمانی تالیف و جمع اوری کنیم

کتاب حاضر که ۱:۲۰ دقیقه بامداد نام گزاری شده است بصورت اختصاصی به ترور و حواشی پس از آن و ۷۲ ساعت قبل و بعد از شهادت سردار پرداخته است که باتوجه به نزدیک شدن به سالگرد شهادت حاج قاسم به بازار ارائه میشود

وعده کتاب حاضر را در کتاب قبلی (کتاب ژنرال) که راجب حاج قاسم نوشتم به مخاطبان و علاقه مندان داده بودم

در کتاب ژنرال ما اعلام کردیم که بزودی بصورت اختصاصی کتابی راجب ترور سردار سلیمانی به بازار ارائه میکنیم.

حال با اتمام دو کتاب، ژنرال و ۱:۲۰ دقیقه بامداد وعده کتاب سومی را راجب سردار دلها به شما عزیزان میدهم.

کتاب *مرد میدان*

در کتاب مرد میدان که این روزها مشغول نوشتن آن هستم بصورت اختصاصی فقط خاطرات رزمی و نظامی از عملیات ها و نبردهای سردار را اوردم و به ابعاد دیگر زندگی ایشان کمتر پرداخته شده است

مرد میدان بزودی با دریافت مراحل نشر و مجوزات قانونی ارشاد به بازار ارائه خواهد شد.

همچنین لازم به ذکر است که شما میتوانید کتابهای نامبرده را بصورت غیر حضوری از فروشگاههای اینترنتی همچون دیجی کالا خریداری کنید که امکان خرید اسان برای مشتری فراهم شده است.

شماره نویسنده در آخر کتاب و پشت جلد جهت انتقادات و پیشنهادات قرار داده شده است و با شرکت در نظر سنجی هدیه این کتاب را از ما دریافت کنید

محمد مردانیان

پاییز ۱۴۰۱

سید المراد علی محمد ارجیب

دستخط حاج قاسم

میوه رسیده باید چیده شود.

سید مجاهد^۱: حاجی اعلام کرد امشب عازم عراق است و هماهنگی کنند سکوت شد... یکی گفت؛ حاجی اوضاع عراق خوب نیست، فعلاً نرین! حاج قاسم با لبخند گفت؛ میترسین شهید بشم! باب صحبت باز شد و هرکسی حرفی زد شهادت که افتخاره، رفتن شما برای ما فاجعه ست! حاجی هنوز با شما خیلی کار داریم... حاجی رو به ما کرد و دوباره سکوت شد، خیلی آرام و شمرده شمرده گفت: میوه وقتی می‌رسه باغبان باید بچیندش، میوه رسیده اگر روی درخت بمونه پوسیده می‌شه و خودش میفته! بعد نگاهش رو بین افراد چرخاند و با انگشت به بعضی‌ها اشاره کرد؛ اینم رسیده ست، اینم رسیده ست.... ساعت ۱۲ شب هواپیما پرواز کرد. ساعت ۲ صبح جمعه خیردار شدیم که باغبان میوه‌اش را چید.

^۱ یکی از مسئولان لشکر فاطمیون

گزارشی از شب ترور

امیرعلی حاجی‌زاده^۱: آمریکایی‌ها در عملیات ترور حاج قاسم سلیمانی از مجموعه‌ای از امکانات استفاده کردند؛ چرا که آنها برخی از متغیرها مانند تعداد ماشین‌ها را از قبل نمی‌دانستند. ما در حال رصد کردن آنها بودیم و دیدیم که تعداد زیادی هواپیما با مهمات سنگین بلند شد. این برای ما عجیب بود، اما نمی‌دانستیم برنامه‌شان چیست. ما مشاهده کردیم که هواپیماها بعد از بلندشدن، شروع به سوخت‌گیری کردند. هواپیمای بدون سرنشین MQ۹ بالای منطقه بود که عمدتاً از «علی‌السالم» کویت بلند شده بودند. هلیکوپترها هم از پایگاه‌های داخل عراق مانند «التاجی» و «عین‌الاسد» به پرواز درآمدند. تمام این اتفاقات در رصد ما بود و می‌دیدیم.

در بعضی از مقاطع، هواپیماهای ۱۵F که در فاصله‌ی چهل پنجاه کیلومتری بغداد بودند، با سرعت حدود هزار و صد کیلومتر خود را نزدیک به این نقطه در اطراف فرودگاه بغداد کردند و بعد دور شدند. معلوم بود منتظر هستند. ما حتی در شنودهایی که داشتیم، متوجه شدیم به هواپیمای MQ۹ مأموریتی داده شد. او راجع به تسلیحاتش مشکلی داشت و در این باره مکالمه کرد، اما نمی‌دانستیم برای حاج قاسم است.

بعد که این گزاره‌ها را کنار هم گذاشتیم، متوجه شدیم حداقل چهار پایگاه در این عملیات مشارکت داشته‌اند.^۲

^۱ فرمانده هوا فضا سپاه پاسداران

^۲ کتاب متولد مارس ص ۱۷۶

جمع کردن پیکر حاج قاسم از کف خیابان

دکتر علی خفاف^۱: در حال تجسس از محل انفجار بودیم. یکی از بچه ها گفت دستی پیدا کرده است و به محل افتادن دست رفتیم انگشترش را دیدم شناختم (باگریه). به خود امیدواری می‌دادم که انشالله اشتباه می‌کنیم و یا حداقل یکی از آنها (حاج قاسم و ابومهدی) زنده است و سوار ماشین نشده است؛ دقایقی بعد پشت سر و تکه‌ای از گردن یافت شد که موهای سیاه سفیدی داشتند، من به خودم امیدواری دادم که موی سر ابومهدی کاملاً سفید است، پس این نمی‌تواند سر و گردن ابومهدی باشد. یکی از افراد شیشه آبی آورد و موهای این سر را شستیم، آن سیاهی رفت و موهای کاملاً سفیدی دیده شد. متوجه شدم تکه‌ای از سر ابومهدی است، (گریه شدید). به تجسس ادامه دادیم و پس از مدتی ساق کف پای راستی پیدا کردیم. از جمله درمان هایی که برای شهید ابومهدی کرده بودیم طب سنتی و طب سوزنی بود و من این موضوع را پیگیری کرده بودم، تا کف پا را دیدم شناختم. (گریه) پای ابومهدی را بغل کردم و کف خیابان نشستم. نگران ترور پیکرها بودیم، ترور مجدد (تا مبادا تشیع جنازه آبرومندی صورت گیرد). باقیمانده پیکر شهدا و حاج قاسم و ابومهدی را به سردخانه‌ای در بغداد بردم که کنترل بیشتری داشتیم و امنیت بیشتری برای سلامت پیکرها احساس می‌کردیم.

^۱ معاون ابومهدی المهندس، کسی که دست حاج قاسم و باقی مانده پیکر شهدا را از صحنه جمع‌آوری و انتقال داد.

شرط شهید شدن شهید بودن است

سردار شهید حاج قاسم سلیمانی^۱: این نکته مهمی است که خواهران من برادران من، عزیزان مشتاق! تا کسی شهید نبود شهید نمی شود. شرط شهید شدن شهید بودن است. اگر امروز کسی را دیدید که بوی شهید از کلام او از رفتار او از اخلاق او استشمام شد بدانید او شهید خواهد شد. تمام شهدای ما این مشخصه را داشتند. قبل از اینکه شهید شوند، شهید بودند.

^۱ سخنرانی در یادبود شهدای شلمان، گیلان، ۱۳۹۵

مرگ اختیاری

سردار قاسم سلیمانی^۱: انسان می میرد، چه بخواهد چه نخواهد؛ شاه باشد می میرد، امپراطور باشد می میرد. عالم باشد، می میرد... این یک مرگ اجباری است و ۹۹ درصد از مردم به این شکل می میرند و تنها یک درصد توفیق این را دارند که مرگ اختیاری را انتخاب کنند. شما جز این گروه اندک هستید که راه شهادت را انتخاب کردید.^۲

^۱ سخنان حاج قاسم در جمع مدافعان حرم

^۲ کتاب سربازان سردار ص ۱۲

۱:۲۰ دقیقه بامداد

حجت الاسلام علی شیرازی^۱: با زنگ تلفن جا خوردم. نگاهی به ساعت انداختم. چهار و نیم صبح بود. بیش از یک ساعت به اذان صبح مانده بود. صدای زنگ تلفن در آن ساعت، نگران کننده است. دل نگران، گوشی را برداشتم. سردار شریف بود. پرسید: از سردار سلیمانی خبری دارید؟

- حاج قاسم؟ چیزی شده؟

- چند شبکه‌ی خارجی خبر داده‌اند سردار سلیمانی شهید شده! ان شاءالله که شایعه است!

رمضان شریف، سخنگو و مسئول روابط عمومی کل سپاه، می‌خواست راست یا دروغ بودن خبر را بداند. پیش از آن هم چند بار شایعه‌ی ترور و زخمی شدن و حتی شهادت حاج قاسم در شبکه‌ها و فضای مجازی پخش شده بود. به خودم قبولاندم یا می‌خواستم بقبولانم این هم از دروغ‌ها و شایعه‌پراکنی‌های همیشگی آنهاست. با ستاد فرماندهی نیرو تماس گرفتم. گوشی را به سردار قآنی دادند! آرزو کردم بگویند شایعه است؛ اما این را نگفت! خبر حقیقت داشت! انگار دنیا روی سرم آوار شد. بهت زده از خانه زدم بیرون. خبر را به آقای شریف دادم و به طرف ستاد حرکت کردم. بیست دقیقه‌ای راه بود. ابر نازکی که آسمان را پوشانده بود، رمقی برای باریدن نداشت. باران اشک، صورتم را خیس کرده بود. از ماشین که پیاده شدم، سوز زمستانی به طرفم هجوم آورد؛ اما نتوانست به آتشی که به جانم افتاده بود، غلبه کند. وارد ستاد که شدم، یکر است به اتاقش رفتم. همیشه به بهانه‌ای به دفترش می‌رفتم تا او

^۱ مسئول فرهنگی نیروی قدس سپاه و رفیق ۴۰ ساله حاج قاسم

را ببینم. برای آمدنش، برای دیدنش لحظه شماری می‌کردم. همان عادت، مرا به اتاقش کشاند. جای خالی‌اش، بغضم را به انفجار تبدیل کرد...
حادثه، ساعت یک و بیست دقیقه‌ی نیمه شب روز جمعه سیزدهم دی ۱۳۹۸ اتفاق افتاده بود. سردار قآنی، همان ساعت باخبر شده و به فرماندهی رفته بود. خبرهای اولیه، این بود که حمله‌ی هوایی در محدوده‌ی فرودگاه بغداد روی داده است. کم‌کم معلوم شد که حمله را آمریکا کرده و بعد هم خبری غیررسمی با موضوع کشته شدن قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس منتشر کرده است. یک ساعت پس از آن، وزارت دفاع آمریکا اعلام رسمی کرده بود که قاسم سلیمانی، به دستور شخص ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا، ترور شده است. سردار قآنی گفت که حسین پورجعفری هم با سردار سلیمانی شهید شده و بچه‌های کادر حفاظت: هادی طارمی، وحید زمانی‌نیا و شهروز مظفری‌نیا هم جزء شهدا هستند. همان جا، با حالی نگفتنی، پیام تسلیتی به محضر امام خامنه‌ای نوشتم. ساعت شش صبح، شبکه‌ی خبر سیما هم خبر را اعلام کرد.

به فرماندهی سپاه رفتیم. جلسه‌ای بود؛ سردار سلامی، سردار فدوی، سردار قآنی و آقای حاجی‌صادقی^۱ حضور داشتند. بیانیه‌ی سپاه صادر شد. تصمیم گرفته شد از دشمن انتقام گرفته شود. از آنجا به خانه‌ی سردار سلیمانی رفتم. آیت‌الله آملی لاریجانی، آقای محسن رضایی، سردار صفوی، سردار عزیز جعفری و چند نفر از فرماندهان سپاه هم بودند. برادر و بچه‌های حاج قاسم، دنبال وصیت‌نامه‌ی گشتند؛ آن را توی اتاقش پیدا کردند. سردار سلیمانی، اتاق کوچکی در خانه‌شان داشت؛ اتاق

^۱ حجت الاسلام عبدالله حاجی‌صادقی، نماینده‌ی ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

کارش بود. زمستان‌ها گاهی عباى زمستانی‌اش را روی دوشش می‌انداخت و مشغول کار و مطالعه می‌شد. دیدن آن اتاق باصفا، قلبم را آتش زد.

ماهایی که آنجا از جای خالی‌اش می‌سوختیم، همیشه احتمال شهید شدنش را می‌دادیم. من و همه‌ی دوستان قدیمش می‌دانستیم چه شوقی برای شهادت دارد. روزی که در کنگره‌ی شهدای گیلان^۱ گفت «اگر امروز کسی را دیدید که بوی شهید از کلام او، از رفتار او، از اخلاق او استشمام شد، بدانید او شهید خواهد شد.»^۲، همان موقع یقین کردم که شهید می‌شود. این کلام معروف که میلیون‌ها نفر آن را شنیدند و خواندند و دهان به دهان نقل کردند، وصف حال خود او بود.

پیش از ماها، امام خامنه‌ای، شهادت را در وجود حاج قاسم دیده بودند.

پانزده سال پیش، سال ۱۳۸۴، در کرمان و خانه‌ی شهید عظیم‌پور، وقتی جواد روح‌اللهی - داماد خانواده‌ی شهید - از مقام معظم رهبری درخواست قول شفاعت کرد، ایشان فرمودند: «اولین کسانی که در این مجموعه‌ی ما، به حسب قاعده، حق شفاعت دارند، این شهیدها هستند و امثال این شهیدها؛ دوم، پدر و مادر شهید هستند.»

بعد حضرت آقا نگاهی به حاج قاسم سلیمانی که در جمع بود، کردند و گفتند: «این آقای حاج قاسم هم از آن‌هایی است که شفاعت می‌کند ان شاء الله. از ایشان قول بگیرید؛ به شرطی که زیر قولشان نزنند!»

^۱ این کنگره، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۵ برگزار شد.

^۲ ایشان در ادامه گفته بود: «شرط شهید شدن، شهید بودن است. تمام شهدای ما، این مشخصه را داشتند: قبل از این که شهید شوند، شهید بودند. تا کسی شهید نبود، شهید نمی‌شود.»

وصیت نامه اش را هم که باز کردیم، دیدیم عاشقانه و عارفانه از خداوند طلب شهادت کرده است. نوشته بود: «خدایا، از کاروان جامانده ام. چطور ممکن است کسی را که چهل سال بر درت ایستاده، نپذیری؟»^۱

نوشته بود: «من به امید شهادت، سر به بیابان ها گذاشته ام؛ از این صحرا به آن صحرا می روم!»^۲

حسین آقا، پسر ارشد سردار سلیمانی، می گفت پدرم به چیزی که آرزویش را داشت و سال ها دنبالش بود، رسید. خیلی وقت ها که توی خانه با او صحبت می کردیم، به ما می گفت من دنبال شهادت هستم.

^۱ از متن وصیت نامه: «خداوند، ای عزیز! من سالهاست از کاروانی جا مانده ام و پیوسته کسانی را به سوی آن روانه میکنم؛ اما خود جا مانده ام. اما تو خود می دانی هرگز نتوانستم آنها را از یاد ببرم. پیوسته باد آنها، نام آنها، نه در ذهنم، بلکه در قلبم و در چشمم، با اشک و آه یاد شدند. عزیز من! جسم من در حال علیل شدن است. چگونه ممکن است کسی را که چهل سال بر درت ایستاده است، نپذیری؟ خالق من! محبوب من! عشق من، که پیوسته از تو خواستم سراسر وجودم را مملو از عشق به خودت کنی؛ مرا در فراق خود بسوزان و بمیران.»

^۲ از متن وصیت نامه: «عزیزم! من از بی قراری و رسوایی جاماندگی، سر به بیابان ها گذارده ام. من به امیدى از این شهر به آن شهر و از این صحرا به آن صحرا در زمستان و تابستان می روم. کریم، حبیب، به گرمت دل بسته ام...»

سردار سلیمانی، از دوران جنگ، در معرض شهادت بود. رادیو منافقین، همیشه به او توهین یا او را به شهادت تهدید می‌کرد. سال ۱۳۶۰، در عملیات طریق‌القدس مجروح شده بود و او را به بیمارستان قائم مشهد برده بودند.^۱

منافقین می‌خواستند او را در بیمارستان شهید کنند. از این موضوع خبر نداشتیم. چند ماه قبل از شهادتش، یک روز با هم برای دیدن آیت‌الله موحدی کرمانی به خانه‌شان رفتیم. ایشان به حاج قاسم گفت: «یادتان می‌آید مجروح بودید، شما را در مشهد بستری کردند؟ منافقین، نقشه‌ی ترور شما را کشیده بودند. برادرزاده‌ام مصطفی، شما را از دست منافقین نجات داد!»

ظاهراً یکی از پزشکان بیمارستان، از اعضای گروهک منافقین بوده و می‌خواسته او را از پا در بیاورد. مصطفی موحدی کرمانی و دوستش، با کمک یک پرستار کرمانی، حاج قاسم را از آن بخش خارج کرده و نگذاشته بودند آن دکتر خائن، نقشه‌اش را عملی کند.^۲

^۱ این، دومین مجروحیت حاج قاسم بود. مجروحیتش از ناحیه‌ی شکم آن قدر شدید بوده که او را به مشهد اعزام کرده بودند. چهار ماه پیش از آن، در مرداد ۱۳۶۰ نیز دستش در عملیات کرخه کور زخمی شده بود.

^۲ کسی که همراه مصطفی موحدی کرمانی بود، منصور همایون فر نام داشت. مصطفی سال ۱۳۶۱ در عملیات بیت المقدس، و منصور، همان سال در عین‌خوش شهید شد.

در این چند سال گذشته، سردار سلیمانی، جدی تهدید می‌شد. قرار بود سلیمانی را همراه عماد مغنیه بکشند، و موفق نشدند. مغنیه و سردار سلیمانی، در یک ساختمان بودند؛ حاج قاسم از یک در، و عماد مغنیه از در دیگر خارج شد و به شهادت رسید.^۱ مهر ۱۳۸۷، در جلسه‌ی فرماندهی، بچه‌های نیرو گزارشی آوردند که از برنامه‌ریزی آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها برای کشتن او حکایت می‌کرد. بر روی گزارش نوشت: «ان شاء الله خداوند شهادت را به دست بدترین دشمنان دینش نصیب من کند.» او عاشق شهادت بود و چهل سال دنبال شهادت می‌گشت. دشمن هم دربه‌در دنبال او بود.

سال ۱۳۹۸، در روزهای محرم که حاج قاسم در بیت الزهراء برنامه داشت، طرحی برای ترورش ریخته بودند. حتی خانه‌ی کنار بیت الزهراء را خریده و مواد منفجره‌ی زیادی به آنجا منتقل کرده بودند. قصد داشتند این بیت را وسط عزاداری منفجر کنند تا سردار سلیمانی را همراه شمار زیادی از عزاداران بکشند؛ اما این نقشه هم به همت نیروهای اسلام خنثی شد.

اسرائیلی‌ها بارها در لبنان سوریه و عراق، قصد کشتن سردار سلیمانی را داشتند؛ اما او همیشه می‌گفت میوه‌ی رسیده را باید چید.

سردار سلیمانی، چند بار در محاصره قرار گرفت؛ یا محاصره بود، یا وارد محاصره شد تا آن را بشکند. نگاه نکرد چون فرمانده است، جایی برود که مشکل امنیتی نداشته باشد. حاج قاسم در همه‌ی خطوط عملیاتی برضد داعش حضور داشت و ده‌ها بار در یک قدمی شهادت قرار گرفت. در محاصره‌ی حلب، اولین نفری بود که با هلیکوپتر

^۱ عماد مغنیه، معروف به حاج رضوان، ۲۲ بهمن ۱۳۸۶، در پی انفجار بمب توسط رژیم صهیونیستی، در دمشق شهید شد. او بنیانگذار یگان نظامی و معاون دبیرکل حزب الله لبنان بود.

وارد حلب شد و هدف هجوم ضد هوایی دشمن قرار گرفت. اولین کسی بود که شبانه با هواپیما وارد فرودگاه حلب شد؛ درحالی که فرودگاه، زیر آتش گلوله‌ی توپ‌ها و راکت‌های کاتیوشا بود، و بعد از او، نیروهای دیگر آمدند.

در تدمر هم سردار سلیمانی، جلودار نیروها بود و اولین کسی بوده که با فرودش، فرودگاه تدمر را بازگشایی می‌کند! در عملیاتی دیگر، درحالی که آمریکایی‌ها در جناح راست، و داعش در جناح چپ حضور داشتند، او با هلیکوپتر به جبل الغراب، سنجرى و بئر طیاریه می‌رود. این حرکت، اثر زیادی بر تقویت روحیه‌ی رزمنده‌ها و فرماندهان حاضر در آن خط می‌گذارد. همان‌جا طرح ادامه‌ی عملیات ریخته می‌شود، و با پیروزی به پایان می‌رسد.

تروریست‌ها چند بار محل حاج قاسم را شناسایی کرده و به او هجوم برده بودند. یک بار در باشکوی حلب، با تیرهای مستقیم به او حمله کردند. بار دیگر، در سابقیه در جنوب حلب، ماشینش را به رگبار بستند. در قلعه‌ی حلب، هدف تیر قناصه قرار گرفت. در شمال حماه، یک تکفیری انتحاری نزدیک حاج قاسم منفجر شد. در ابوکمال، تک‌تیرانداز داعشی، او را هدف گرفت؛ اما تیرش کمی به خطا رفت و گلوله به بلوک دیوار خورد؛ طوری که تکه‌های خرد شده‌ی بلوک به سروصورت و چشم حاج قاسم ریخت!

این اتفاقات، هر یک می‌توانست به شهادتش منجر شود. خواست خدا بود که شهادت حاج قاسم، نه به دست یک تروریست عادی، بلکه توسط شخص رئیس‌جمهوری آمریکا رقم بخورد. امام خامنه‌ای، غروب روز شهادتش، به خانه‌ی سردار سلیمانی تشریف آوردند. ایشان، شهادت حاج قاسم را «شهادت بزرگ» خواندند. اشاره کردند که حاج قاسم، صدبار در معرض شهادت قرار گرفته بود، و فرمودند که او به دست خبیث‌ترین انسان‌ها یعنی آمریکایی‌ها به شهادت رسید.

آخرین دیدارم با سردار سلیمانی، روز یکشنبه هشتم دی بود. گفت «می‌خواهم بروم قم». گفتم «می‌خواهی بروی دیدار علما؟» گفت «نه. بگذار برای بعد». رفت قم، و با رفقاییش خداحافظی کرد.

سه‌شنبه دهم دی به سوریه رفت. فرماندهان در آنجا به استقبالش می‌آیند. با هم به خانه‌ای می‌روند که بعضی فرماندهان در آنجا مستقر بوده‌اند. با آنها که صحبت کردم، می‌گفتند رفتار حاجی، این بار فرق کرده بود. برخلاف همیشه، اصلاً از کار حرف نزد. پرسیدیم «کجا بروی؟». گفت «هیچ جا نمی‌خواهم بروم».! فقط سفارش‌های کلی کرد و تا شب به خوش‌وبش و شوخی و خنده گذشت. سه‌شنبه شب رفت لبنان. عصر چهارشنبه برگشت. قرار نبود به لبنان برود. آنجا هم به سید حسن نصرالله می‌گوید «کاری ندارم! فقط آمده‌ام ببینم!». جلسه با حرف‌های معمول و شوخی می‌گذرد. برخلاف همیشه می‌گوید «دوربین بیاورید؛ عکس بگیریم». چند عکس یادگاری می‌گیرند. سید حسن نصرالله به او می‌گوید «رسانه‌های آمریکایی، روی شما تمرکز کرده‌اند.» دارند زمینه فراهم می‌کنند. برای ترور شما طراحی کرده‌اند». حاج قاسم فقط می‌خندد! شبانه به سوریه برمی‌گردد. وقتی از لبنان برگشت، خوشحالی خاصی توی چهره و رفتارش بود. صبح پنجشنبه، یک ساعت قبل از اذان صبح بیدار شد. می‌خواست وضو بگیرد، با صدای بلند می‌خواند:

– ای لشکر صاحب زمان، آماده باش... آماده باش!

خانه‌ای بود که حاج قاسم گاهی برای استراحت به آنجا می‌رفت. عصر پنجشنبه از همراهان جدا می‌شود و به آن خانه می‌رود. آخرهای شب، آماده‌ی رفتن به فرودگاه

^۱ فیلم و تصویر شعر خواندن سردار در این منزل توسط نیروی قدس سپاه در مستند ۷۲ ساعت پخش

می‌شود. از همه، حتی از نیروهای خدماتی حلالیت می‌طلبد و با همه خداحافظی می‌کند. همه‌ی کارهایش در این سفر غیرعادی بوده. برای همین، یاران همیشگی‌اش اصرار می‌کنند به عراق نرود. او با لبخند می‌گوید «می‌ترسید شهید بشوم؟!». بعد هم آرام و شمرده می‌گوید «میوه وقتی می‌رسد، باغبان باید آن را بچیند.»!

یارانش، این بار با دل شوره بدرقه‌اش می‌کنند. ساعت دوازده شب، هواپیما پرواز می‌کند. حاج قاسم می‌بایست پیامی را به نخست‌وزیر عراق می‌رساند. به سید حسن نصرالله گفته بود «خودم باید به بغداد بروم.» هواپیمای حاج قاسم در فرودگاه بغداد می‌نشیند. ابومهدی المهندس به استقبالش آمده بود. با هم با دو ماشین از فرودگاه خارج می‌شوند و هدف حمله‌ی موشکی نیروهای آمریکایی قرار می‌گیرند؛ هر دو و همراهانشان از جمله حسین پورجعفری، یار چهل‌ساله‌اش، شهید می‌شوند. عکس انگستری و دست بریده‌ای که از پیکر حاج قاسم باقی‌مانده بود، در اولین ساعت‌ها در فضای مجازی و شبکه‌ها پخش شد که خیلی اثرگذار بود.

وقتی خبر به سوریه می‌رسد، یکی از دوستانش به اقامتگاه حاج قاسم می‌رود، می‌بیند کاغذی روی میز حاج قاسم است. روی آن نوشته بود:

«خداوندا، مرا بپذیر. خداوندا، عاشق دیدارت‌ام؛ همان دیداری که موسی را ناتوان از ایستادن و نفس کشیدن نمود.» روی همان کاغذ نوشته بود:^۱

«الحمد لله رب العالمین. خداوندا، مرا پاکیزه بپذیر.» دو بار دیگر هم عبارت «خداوندا، مرا پاکیزه بپذیر.» را نوشته و زیر هر یک امضا کرده است. گویی می‌خواسته سندش را

^۱ عکس این دسته نوشت توسط نیروی قدس پخش و انتشار یافته است

محکم کند. یارانش، با دیدن این کاغذ، تازه متوجه می‌شوند که این سفر، سفر خداحافظی حاج قاسم بوده است.

خیلی افسوس می‌خورم. کاش در دیدار آخر، یک بار دیگر پیشانی‌اش را بوسیده بودم. باورم نمی‌شد جلسه‌ی آخرمان باشد.^{۲۱}

^۱ آقای علی شیرازی در صفحه‌ی روز هشتم دی ۱۳۹۸ تقویمش، زیر مطالب مربوط به جلسه با سردار سلیمانی نوشته است: «بسمه تعالی. باور نمی‌کردم که این آخرین دیدار من با سردار سلیمانی است. کاش همه‌ی حرف‌هایش را نوشته بودم. همیشه لحظه شماری می‌کردم او را ببینم. آن روز، چه جلسه‌ی شیرینی بود! حیف که دیگر در این دنیا او را نمی‌بینم! خدایا، دیدارش و هم نشینی با او را در فردای قیامت نصیبم کن! ۳۸ سال آشنایی با او چقدر لذت بخش بود! چه زود تمام شد!» زیر این یادداشت، تاریخ چهاردهم دی ۱۳۹۸ ذکر شده است.

^۲ کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم ص ۱۳ تا ۲۱

چگونگی باخبر شدن رهبری از شهادت سردار

سحرگاه ۱۳ دی ۹۸، حاج آقا مجتبی یادداشتی را حاوی خبر شهادت حاج قاسم به حضرت آقا که در حال عبادت بوده اند می‌رسانند. حضرت آقا پس از خواندن آن، تفصیل ماجرا را از ایشان جویا می‌شوند.^۱

^۱ به گفته مهدی فضائلی از اعضای دفتر رهبری که این مطلب را در توئیتر منتشر کرد.

بزرگ ترین تشییع جنازه تاریخ (پس از تشییع امام خمینی ره)

عصر روز حادثه، به ستاد فرماندهی کل سپاه رفتم. از چهار و نیم صبح، دوازده ساعت پرتلاطم را پشت سر گذاشته بودم. جلسه‌ی فرماندهی، در باره‌ی برنامه‌ی تشییع بود. در جمع بندی، این برنامه تصویب شد:

- شنبه، تشییع در کاظمین، کربلا و نجف. شهدا، شنبه شب به مشهد منتقل می‌شوند؛
- یکشنبه، تشییع در مشهد؛ عصر، حرم حضرت امام. شب، مراسم وداع در مصلا‌ی تهران؛

- دوشنبه، تشییع در تهران، پس از نماز امام خامنه‌ای؛ - سه‌شنبه، تشییع و تدفین در کرمان.

به نظر تصمیم بی‌نقص و درستی می‌آمد؛ اما برنامه‌ای که اجرا شد، غیر از تصمیمی بود که در جلسه گرفته شد! آنچه از آن به بعد به وقوع پیوست، در برنامه و به دست ما نبود!

برنامه‌ی صبح شنبه چهاردهم دی، این بود که بدون اعلام قبلی، شهدا را در کاظمین و حرم‌های مطهر امام کاظم ع و امام جواد ع طواف بدهند. بعد از تشییع در بغداد، کربلا و نجف، از فرودگاه نجف، مستقیم به مشهد بیاورند. همان اول صبح، گردانندگان مراسم، با جمعیت انبوهی در کاظمین و بغداد روبه‌رو شدند. با این که اعلام نشده بود، مردم عراق، دهان‌به‌دهان و توی شبکه‌های خودشان خبررسانی کرده بودند.

اولین به‌هم‌ریختگی در برنامه، از همان جا شروع شد. تشییع در کربلا می‌بایست صبح برگزار می‌شد؛ اما تا پیکرهای شهدا به کربلا برسد، هوا تاریک شده بود! غوغایی در کربلا و نجف برپا بود. مردم عراق، در همه‌ی سال‌ها، بارها تشییع جنازه‌هایی در

شهرهایشان دیده بودند؛ اما تشییع جنازه با این جمعیت، در عراق اصلاً سابقه نداشت.

خود انتخاب خوزستان، یک نشانه بود. سردار سلیمانی، هشت سال در خوزستان جنگیده بود؛ در سیل اخیر خوزستان، برای خدمت به مردم، از هیچ تلاشی کوتاهی نکرده بود. این سرزمین برای سلیمانی مقدس است. پس دست خدا، پیکر او را به خوزستان می‌آورد تا سیل جمعیت قدرشناس آنجا هم در این تشییع تاریخی نقش داشته باشند. روز پانزدهم دی، جمعیت فشرده در اهواز باعث شد تشییع در مسیری چندکیلومتری، تا بعد از ظهر طول بکشد.

شهدا از اهواز به مشهد منتقل شدند تا طبق برنامه‌ای که حالا در زمان بندی آن تأخیر ایجاد شده بود، از فرودگاه تا حرم امام رضا ع تشییع و توی حرم طواف داده شوند. شهدا از فرودگاه مشهد به طرف حرم حرکت داده می‌شوند؛ اما سیل جمعیت به حدی است که پیکرهای شهدا پس از چند ساعت، به نزدیک حرم می‌رسند و نمی‌توانند آنها را به حرم ببرند. چاره‌ای جز این نمی‌بینند که شهدا را به فرودگاه برگردانند تا به برنامه‌ای که در تهران تدارک شده بود، برسند. برنامه این بود که پیکرهای شهدا، عصر روز پانزدهم، از فرودگاه مشهد به فرودگاه امام خمینی، و از آنجا به حرم حضرت امام منتقل شود. پس از آن، پیکر شهید سلیمانی، چند دقیقه‌ای به خانه‌اش برده شود. آخرین برنامه، شب در مصلاهی تهران بود که مردم در آنجا با حاج قاسم و یارانش وداع کنند.

در مشهد اتفاقی می‌افتد که این پرواز هم نتواند سروقت پرواز کند. درحالی‌که شهدا نزدیک فرودگاه‌اند، آقای رزم حسینی، استاندار وقت خراسان، زنگ می‌زند و می‌گوید بدون ورود حاج قاسم به حرم امام رضا ع، هواپیما حق ندارد از باند پرواز کند! هر چه

می‌گویید تهران برنامه است و تصمیم فرماندهی است، رزم حسینی می‌گوید تا به حرم نروند، امکان ندارد از مشهد جایی بروند! شهدا را با تمهیدی به حرم بردند. طوری وانمود کرده بودند که مردم تصور کنند جنازه‌ی شهدا به تهران رفته است. با این حال، باز عده‌ای متوجه شده بودند. لطف خدا بود که شهدا بدون طواف ضریح نورانی حضرت امام رضا ع، از مشهد نروند.

هوایمای حامل پیکرهای شهدا، ساعت یک و نیم نصفه شب، به جای فرودگاه امام خمینی، در فرودگاه مهرآباد به زمین نشست؛ چون برنامه‌ی حرم حضرت امام و مصلا به هم خورده بود. قرار بود کسی را توی فرودگاه راه ندهند؛ اما در آن وقت شب، محوطه‌ی فرودگاه، پر از جمعیت بود. وقتی تابوت‌ها را آوردند، جمعیت چنان هجوم آورد که داشتیم زیردست و پاله می‌شدیم. تابوت حاج قاسم را گذاشتیم توی آمبولانس تا به طرف خانه‌ی حاج قاسم حرکت کند. من هم سریع خودم را به شهرک شهید دقایقی رساندم. شهرک، جای سوزن انداختن نبود. هرطور بود، توانستم توی خانه بروم. اهل خانه، چشم به راه حاج قاسم بودند. تا آمبولانس از توی شهرک به خانه برسد، ساعت سه سحر شده بود. بچه‌ها با رفتن روی نرده‌های خانه و با سختی توانستند تابوت را وارد خانه کنند. بعضی فرماندهان می‌خواستند بیایند؛ نتوانستند. بعد از وداع خانواده، تابوت را با همان آمبولانس به طرف مصلا حرکت دادند. نزدیک اذان صبح بود. آن شب، کسی نخوابید.

ساعت شش صبح آماده شدم با خانواده‌ی شهید به دانشگاه تهران بروم. با خانواده‌ی شهدای دیگر هماهنگ شده بود که همه ساعت شش و نیم در دانشگاه تهران باشند. با اینکه با پلیس هماهنگ شده بود مسیر خلوت‌تری بدهند که خانواده‌ی شهدا را برای نماز داخل دانشگاه ببریم، نزدیک در ورودی دانشگاه، دیگر امکان هیچ حرکتی

نبود. در نماز جمعه‌ها، کنار در ورودی، همیشه راهرویی را برای مسئولین در نظر می‌گیرند؛ اینجا از این خبرها نبود. توی جمعیت له شدیم. دستم زخمی شد. هرکسی آسیبی دید. سرانجام از زیر دست و پا، با کمک بچه‌های سپاه، به سختی و از روی زنده‌ها وارد دانشگاه شدیم. چندین مهمان خارجی داشتیم که نیروی قدس می‌بایست اینها را تر و خشک می‌کرد؛ اما مگر می‌شد؟ سفیران کشورها، لای جمعیت گیر کرده بودند. قیامتی بود! کسی به کسی نبود!

بعد از نماز، ساعت نه و نیم صبح، تشییع شروع شد. کارهای اجرایی برنامه، با سردار اصلانی بود. لحظه به لحظه با آقای اصلانی تماس می‌گرفتم. ساعت دو بعد از ظهر زنگ زد؛ گفت هنوز به میدان آزادی نرسیده‌ایم. ساعت سه تماس گرفتم؛ گفت نزدیک میدان آزادی هستیم. جمعیتی که ساعت نه و نیم صبح از دانشگاه تهران حرکت کرده بود، ساعت چهار بعد از ظهر به میدان آزادی رسید. دقیقه به دقیقه از قم تماس می‌گرفتند که پس کی قم می‌آیند. می‌گفتم هیچ چیز مشخص نیست.

ساعت چهار، دیگر همه می‌گفتند برنامه‌ی قم لغو شده است. من هم به مسئولان و صداوسیما می‌گفتم دیگر به تاریکی می‌خورد؛ امکان تشییع وجود ندارد! ولی به حرف ماها نبود؛ مقدر بود شهدا در حرم حضرت معصومه با هم طواف داده شوند. هلیکوپتر آماده شد. شهدا، قبل از غروب، در قم بودند. در قم هم برنامه‌ی تشییع، از حرم تا جمکران بود. همین‌طور در تماس بودم. آنجا هم جمعیت به‌کندی حرکت می‌کرد.

از سپاه استان‌ها و شخصیت‌ها، دقیقه به دقیقه زنگ می‌زدند و می‌گفتند حالا که تا قم آمده‌اند، بگویید به کاشان هم بیایند. فشار می‌آوردند که در اصفهان و یزد هم تشییع بشوند. مسئولان شهرهای استان کرمان هم اصرار می‌کردند که حاج قاسم باید در

شهرهای استان کرمان تشییع بشود. گفتیم این طور باشد، یک ماه باید شهر به شهر بگردانیم!

به فرودگاه مهرآباد رفتیم. یک پرواز به کرمان می‌رفت. ساعت نه شب در کرمان بودم. سه پاسدار شهید، در تهران و قم دفن شدند، و شهید ابومهدی هم از قم به عراق رفت. پیکر حاج قاسم و حسین پورجعفری، ساعت یک و نیم نصفه شب به فرودگاه کرمان رسید. استقبال و تشییع در فرودگاه برگزار شد و همه آماده‌ی مراسم صبح فردا برای تشییع و تدفین شدند.

صبح، در میدان آزادی کرمان بودم. حدود سه و نیم میلیون نفر در کرمان آمده بودند. کرمان، تا آن روز، چنین جمعیتی به خود ندیده بود. از شمال و جنوب کشور، از همه‌ی شهرها آمده بودند. هرکسی، با هر وسیله‌ای که می‌توانست، خودش را به کرمان رسانده بود. خیلی‌ها بعد از تشییع در تهران، به طرف کرمان حرکت کرده بودند.

برنامه با سخنرانی امام جمعه و سردار سلامی شروع شد. کامیون مخصوص حمل تابوت‌ها آماده بود. پس از سخنرانی، تابوت‌ها را از روی اتوبوسی که کنار جایگاه گذاشته بودند، توی کامیون بردند. همین کار، به علت تراکم جمعیت، به سختی انجام گرفت. کامیون که حرکت کرد، گفتیم باید پشت سر کامیون پیاده بروم. همراهان گفتند نمی‌شود؛ جمعیت زیاد است. تا آنها تصمیم بگیرند، پشت کامیون حرکت کردم. چند بار نزدیک بود توی جمعیت له بشوم. سردار حسین معروفی^۱ که دیده بود گوش به حرف نمی‌کنم، دو نفر را فرستاده و گفته بود هوای فلانی را داشته باشید. از این موضوع خبر نداشتیم. یکباره دیدم دو محافظ قذبلند و قوی هیکل کنارم هستند! بعداً

^۱ سردار معروفی، آن روز، فرمانده سپاه گلستان بود. ایشان، پانزدهم اسفند ۱۳۸۸، به عنوان فرمانده سپاه ثارالله استان کرمان معرفی شد.

دانستم از طرف آقای معروفی آمده‌اند. سه چهار نفر از مردم هم که مرا نمی‌شناختند، چون روحانی بودم، دورم را گرفتند. گاهی با فشار همان‌ها نزدیک بود له شوم. چند نفر از بچه‌هایی که توی کامیون بودند، مرا شناختند. خواستند دستم را بگیرند و سوار کامیون کنند؛ قبول نکردم. گفتم می‌خواهم تا گلزار شهدا پیاده بیایم. هر چه گفتند، گوش نکردم. جمعیت مثل موج می‌رفت و می‌آمد. بیشترین فشار، به طرف کامیون بود. همه می‌خواستند خودشان را به تابوت‌ها برسانند. به بچه‌ها گفتم کمی از کامیون فاصله بگیریم. فضا قدری بازتر شد و توانستم نفس بکشم. به میدان مشتاق که رسیدیم، اذان ظهر گفته شد. کنار میدان، در مسجد جامع نماز خواندیم. وقتی بیرون آمدیم، کامیون کمی جلوتر رفته بود و به سختی بین جمعیت حرکت می‌کرد. در همین موقع دیدم طلبه‌ای توی پیاده‌رو داد می‌زند: مردم، نروید... تو را به خدا، نروید... عده‌ای اون عقب کشته شدند...

باور نمی‌کردیم؛ بعداً فهمیدیم جدی است. با این حال، باز مردم می‌آمدند. نزدیک گلزار شهدا، دیگر بین ما و کامیون فاصله بود. در اینجا بین مردم همه‌همه افتاد. چند نفر توی جمعیت آمدند و فریاد زدند که مردم برگردید؛ تشییع نیست! در این حال، هلیکوپتر هم گشت می‌زد. دو احتمال دادم. گفتم یا این طور می‌گویند که مردم کمی متفرق شوند تا بتوانند برنامه‌ی تدفین را انجام دهند؛ یا می‌خواهند شهدا را به جای دیگر ببرند و با هلیکوپتر به گلزار بیاورند. این جمعیت اگر به گلزار شهدا می‌رفت، کشتار وحشتناکی اتفاق می‌افتاد. لطف خدا بود که قبل از رسیدن به گلزار، تابوت‌های شهدا را با یک ماشین و از راهی فرعی خارج کردند و به لشکر ثارالله بردند. پیش خود گفتم: پس سردار سلیمانی می‌بایست با لشکرش هم خداحافظی می‌کرد!

پس از آنکه کمی خلوت شد، پیاده تا گلزار شهدا رفتیم. بچه‌ها، قبر را آماده کرده بودند. در دفتر امام جمعه، جلسه‌ای بود تا ببینیم چه کار کنیم. فرمانده سپاه، استاندار و مسئولان استان بودند. تصمیم گرفته شد برنامه‌ی دفن بعد از نماز صبح اجرا شود. کرمان، در دی ماه، شب‌های سردی دارد. بعضی مردم و بچه‌های شهدا، شب تا صبح آنجا ماندند. یک ساعت قبل از اذان صبح، به گلزار شهدا رفتیم. جمعیت زیادی آمده بود؛ ولی مهارشده نبود.

شهید سلیمانی خواسته بود کنار شهید یوسف‌اللهی دفن شود. بعضی آقایان تصمیم گرفته بودند جای دیگری دفن شود. می‌گفتند اینجا، مناسب سردار نیست. حاج قاسم در نامه‌ای برای همسرش نوشته بود: «همسر، من جای قبرم را در مزار شهدای کرمان مشخص کرده‌ام؛ محمود^۱ می‌داند. قبر من ساده باشد؛ مثل دوستان شهیدم. بر آن، کلمه‌ی سرباز قاسم سلیمانی بنویسید؛ نه عبارت‌های عنوان دار.»

جایی که شهید سلیمانی مشخص کرده بود، کنار مزار شهید حسین یوسف‌اللهی بود. سرانجام بنا به وصیت خودش، کنار مزار یوسف‌اللهی به خاک سپرده شد.

روی سنگ قبر اول نوشته بودند «سرباز ولایت قاسم سلیمانی». بعد از چند روز به «سرباز قاسم سلیمانی» اصلاح شد.

حاج قاسم، چهارشنبه هجدهم دی، بعد از نماز صبح و قبل از طلوع آفتاب به خاک سپرده شد؛ یعنی دقیقاً شب شهادت حضرت زهرا (ع). پیش خود گفتم: این هم از حساب و کتاب خداست که باید بین الطلوعین و شب شهادت حضرت زهرا (ع) دفن

^۱ برادر خانم سردار سلیمانی

شود؛ و اینکه پایین پای قبر شهید سلیمانی جای خالی وجود داشته باشد تا شهید پورجعفری هم آنجا دفن شود!^۱

^۱ کتاب حاج قاسمی که من می شناسم ص ۱۴۵ تا ۱۵۵

خبر صحت داشت...

سید حسن نصرالله: من معمولاً وقتی دارم چیزی می‌خوانم، تلویزیون را روی یکی از شبکه‌های خبری بدون صدا روشن می‌گذارم تا اگر خبر فوری را زیرنویس کردند، متوجه شوم. چون خبر فوری را بزرگ زیرنویس می‌کنند، موقع مطالعه به تلویزیون نگاهی می‌اندازم تا اگر خبر فوری بود، ببینم. - جمعه ۱۳ دی به وقت لبنان ساعت از دوازده شب گذشته بود. روی یکی از این شبکه‌های ماهواره‌ای خبری فوری را دیدم که نوشته بود: «شلیک موشک کاتیوشا به فرودگاه بغداد.»

با خودم گفتم ممکن است؛ چرا که وضع در عراق متشنج بود. بعد از بمباران پایگاه‌های بسیج مردمی منطقه‌ی القائم توسط آمریکایی‌ها و سپس حوادث اطراف سفارت آمریکا در بغداد، تنش وجود داشت. چند لحظه بعد، خبر فوری دیگری زیرنویس شد که آمریکایی‌ها ماشین‌های متعلق به بسیج مردمی را هدف قرار داده‌اند. دقیق یادم نیست، ولی این خبر حدود یک، یک و نیم شب بود.

چون می‌دانستم آن شب قرار است حاجی از دمشق به بغداد برود، بلافاصله با برادران تماس گرفتم. کسانی که به‌عنوان محافظ حاجی به دمشق می‌رفتند، از بچه‌هایی بودند که حفاظت من را هم به عهده دارند. از برادران پرسیدم: «هوایما قرار بود چه ساعتی از دمشق پرواز کند؟» گفتند: «ساعت شش.» کمی آرام شدم. هوایما ساعت شش از دمشق به بغداد رفته بود و آن موقع هم ساعت یک، یک و نیم بود و این یعنی حاجی از فرودگاه رفته است. با این حال هنوز نگران بودم. گفتم با فرودگاه دمشق تماس بگیرند و بپرسند هوایما چه ساعتی حرکت کرده؟ گفتند هوایما با تأخیر و شب حرکت کرده است. همان لحظه مسئله برای من تمام شد و گفتم حاجی شهید شد. نمی‌دانستم ابومهدی هم همراه اوست.

با ابومهدی و دفترش تماس گرفتیم، اما کسی جوابگو نبود. بیشتر نگران شدیم. آن شب از اولین دقایق با برادران این جا، بغداد و ایران پیگیر ماجرا بودیم تا اینکه یقین پیدا کردیم این حادثه‌ی دردناک اتفاق افتاده است و خبر شهادت قطعی شد.^۱

^۱ کتاب متولد مارس ص ۱۷۰

ترور نافرجام (قناصه زن داعش)...

حسین پور جعفری: همراه حاج قاسم در منطقه‌ای در سوریه بودیم که محل خطرناکی هم بود. حاجی می‌خواست با دوربین دید بزند. من یک بلوک که سوراخ داشت را بلند کردم گذاشتم بالای دیوار که دوربین حاجی را استتار کند. به محض این که بلوک را روی دیوار گذاشتم، تک‌تیرانداز بلوک را هدف قرارداد و طوری زد که خرد شد و تکه‌هایش روی سروصورت‌مان ریخت. حاج قاسم کمی از آن جا فاصله گرفت. وقتی دوباره رفت با دوربین دید بزند، این بار گلوله از کنار گوشش رد شد و روی دیوار نشست. خلاصه به خیر گذشت. بعد از شناسایی برای تجدید وضو وارد یک خانه شدیم. باتوجه به اتفاقات قبلی، حسم این بود که اوضاع اصلاً مناسب نیست؛ لذا با اصرار زیاد حاجی را سوار ماشین کردیم و راه افتادیم. هنوز زیاد از آن جا فاصله نگرفته بودیم که ناگهان همان خانه کاملاً منفجر شد. در آن حادثه هفده نفر شهید شدند. حاجی به من گفت: «حسین! امروز چند بار نزدیک بود شهید شویم، اما حیف!...»^۱

^۱ کتاب متولد مارس ص ۸۴

ترور نافرجام (خودروی انتحاری)

در جریان عملیات آزادسازی تکریت، زمانی که ما به دو کیلومتری این شهر رسیدیم و شهر دور را آزاد کردیم. حاج قاسم برای بازدید از خط در منطقه حضور پیدا کرد و هدایت عملیات را به عهده گرفت.

بعد از آمدن حاجی، نیروهای عراقی متوجه حضور او شدند. آنها علاقه شدید و زائدالوصفی به حاج قاسم داشتند. اصولاً عراقی‌ها آدم‌های به شدت احساسی و هیجانی‌ای هستند و وای به حال روزی که این احساسات لبریز بشود.

وقتی عراقیها فهمیدند حاج قاسم به منطقه آمده، انبوهی از نیروها با ماشین موتور و پیاده خودشان را رساندند و جمع شدند.

این تجمع نفرات، باعث هوشیاری داعش شد. شاید نمی‌دانستند حاج قاسم به منطقه آمده است اما پرواضح بود که شخصیت مهم و بانفوذی به آن جا آمده است.

در فاصله بسیار کم، داعش اقدام به فرستادن یک خودروی انتحاری کرد. این خودرو از نوع فورد آمریکایی بود و شاید حدود دو و نیم، سه تن وزن داشت. برای حفاظ دور تا دورش هم ورق‌های فولادی جوش داده بودند که هیچ سلاحی به آن کارگر نبود.

ماشین با انتهای سرعت به محلی که حاج قاسم حضور داشت، نزدیک می‌شد. هرچه گلوله به سمت ماشین شلیک می‌کردند، هیچ اثری برآن نداشت و همه کمانه میکرد.

قبل‌من شاهد انفجار این نوع ماشین‌های انتحاری در مناطق دیگر بودم. تمام اجزای ماشین به آن هیبت و بزرگی، قطعه قطعه شده و بزرگترینش قد یک کف دست میشد. تا این حد اثر تخریبی داشت.

ماشین به صد و پنجاه متری حاج قاسم رسیده بود و شاید ده یا پانزده ثانیه دیگر به ما می‌رسید و بعد هم انفجار. درست در همین لحظه، یک هلی‌کوپتر عراقی که از طریق

وقایع ۷۲ ساعت قبل و بعد از ترور حاج قاسم سلیمانی | ۳۷

بی سیم مطلع شده بود، در آسمان منطقه ظاهر شد و با موشک خودروی انتحاری داعش را هدف قرار داد و منفجرش کرد.^۱

^۱ مزدآبادی، علی اکبر، متولد مارس، انتشارات یا زهرا (س)، تهران، ۱۳۹۹، ص ۵۰.

ترور نافرجام (ترور در بیمارستان)

سردار سلیمانی، از دوران جنگ، در معرض شهادت بود. رادیو منافقین، همیشه به او توهین یا او را به شهادت تهدید می کرد. سال ۱۳۶۰، در عملیات طریق القدس مجروح شده بود و او را به بیمارستان قائم مشهد برده بودند.^۱ منافقین می خواستند او را در بیمارستان شهید کنند. از این موضوع خبر نداشتیم. چند ماه قبل از شهادتش، یک روز با هم برای دیدن آیت الله موحدی کرمانی به خانه شان رفتیم. ایشان به حاج قاسم گفت: «یادتان می آید مجروح بودید، شما را در مشهد بستری کردند؟ منافقین، نقشه ی ترور شما را کشیده بودند. برادرزاده ام مصطفی، شما را از دست منافقین نجات داد ظاهر یکی از پزشکان بیمارستان، از اعضای گروهک منافقین بوده و می خواسته او را از پا دربیآورد. مصطفی موحدی کرمانی و دوستش، با کمک یک پرستار کرمانی، حاج قاسم را از آن بخش خارج کرده و نگذاشته بودند آن دکتر خائن، نقشه اش را عملی کند.^۲

^۱ این، دومین مجروحیت حاج قاسم بود. مجروحیتش از ناحیه ی شکم آن قدر شدید بوده که او را به مشهد اعزام کرده بودند. چهار ماه پیش از آن، در مرداد ۱۳۶۰ نیز دستش در عملیات کرخه کور زخمی شده بود.

^۲ کسی که همراه مصطفی موحدی کرمانی بود، منصور همایون فر نام داشت. مصطفی سال ۱۳۶۱ در عملیات بیت المقدس، و منصور، همان سال در عین خوش شهید شد.

در این چند سال گذشته، سردار سلیمانی، جدی تهدید می شد. قرار بود سلیمانی را همراه عماد مغنیه بکشند، و موفق نشدند. مغنیه و سردار سلیمانی، در یک ساختمان بودند؛ حاج قاسم از یک در، و عماد مغنیه از در دیگر خارج شد و به شهادت رسید.^۱ مهر ۱۳۹۷، در جلسه‌ی فرماندهی، بچه‌های نیرو گزارشی آوردند که از برنامه ریزی آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها برای کشتن او حکایت می کرد. بر روی گزارش نوشت: «ان شاء الله خداوند شهادت را به دست بدترین دشمنان دینش نصیب من کند.» او عاشق شهادت بود و چهل سال دنبال شهادت می گشت. دشمن هم در به در دنبال او بود.

سال ۱۳۹۸، در روزهای محرم که حاج قاسم در بیت الزهراء برنامه داشت، طرحی برای ترورش ریخته بودند. حتی خانهای کنار بیت الزهراء را خریده و مواد منفجره‌ی زیادی به آنجا منتقل کرده بودند. قصد داشتند این بیت را وسط عزاداری منفجر کنند تا سردار سلیمانی را همراه شمار زیادی از عزاداران بکشند؛ اما این نقشه هم به همت نیروهای اسلام خنثی شد.

اسرائیلی‌ها بارها در لبنان سوریه و عراق، قصد کشتن سردار سلیمانی را داشتند؛ اما او همیشه میگفت میوهی رسیده را باید چید!

سردار سلیمانی، چند بار در محاصره قرار گرفت؛ یا محاصره بود، با وارد محاصره شد تا آن را بشکند. نگاه نکرد چون فرمانده است، جایی برود که مشکل امنیتی نداشته باشد. حاج قاسم در همه‌ی خطوط عملیاتی برضد داعش حضور داشت و دهها بار در یک قدمی شهادت قرار گرفت. در محاصره‌ی حلب، اولین نفری بود که با هلیکوپتر وارد حلب شد و هدف هجوم ضد

^۱ عماد مغنیه، معروف به حاج رضوان، ۲۳ بهمن ۱۳۸۶، در پی انفجار بمب توسط رژیم صهیونیستی،

در دمشق شهید شد. او بنیانگذار یگان نظامی و معاون دبیرکل حزب الله لبنان بود.

هوایی دشمن قرار گرفت. اولین کسی بود که شبانه با هواپیما وارد فرودگاه حلب شد؛ در حالی که فرودگاه، زیر آتش گلوله‌ی توپ‌ها و راکت‌های کاتیوشا بود، و بعد از او، نیروهای دیگر آمدند. در تدمر هم سردار سلیمانی، جلودار نیروها بود و اولین کسی بوده که با فرودش، فرودگاه تدمر را بازگشایی می‌کند! در عملیاتی دیگر، در حالی که آمریکایی‌ها در جناح راست، و داعش در جناح چپ حضور داشتند، او با هلیکوپتر به جبل الغراب، سنجرى و بئر طیاریه می‌رود. این حرکت، اثر زیادی بر تقویت روحیه‌ی رزمنده‌ها و فرماندهان حاضر در آن خط میگذارد. همان‌جا طرح ادامه‌ی عملیات ریخته می‌شود، و با پیروزی به پایان می‌رسد.

تروریست‌ها چند بار محل حاج قاسم را شناسایی کرده و به او هجوم برده بودند. یک بار در باشکوی حلب، با تیرهای مستقیم به او حمله کردند. بار دیگر، در سابقیه در جنوب حلب، ماشینش را به رگبار بستند. در قلعه‌ی حلب، هدف تیر قناصه قرار گرفت. در شمال حماه، یک تکفیری انتحاری نزدیک حاج قاسم منفجر شد. در ابوکمال، تک تیرانداز داعشی، او را هدف گرفت؛ اما تیرش کمی به خطا رفت و گلوله به بلوک دیوار خورد؛ طوری که تکه‌های خرد شده‌ی بلوک به سر و صورت و چشم حاج قاسم ریخت!

این اتفاقات، هر یک می‌توانست به شهادتش منجر شود. خواست خدا بود که شهادت حاج قاسم، نه به دست یک تروریست عادی، بلکه توسط شخص رئیس جمهوری آمریکا رقم بخورد. امام خامنه‌ای، غروب روز شهادتش، به خانه‌ی سردار سلیمانی تشریف آوردند. ایشان، شهادت حاج قاسم را شهادت بزرگ «خواندند. اشاره کردند که حاج قاسم، صد بار در معرض

شهادت قرار گرفته بود، و فرمودند که او به دست خبیث ترین انسانها یعنی آمریکایی ها به شهادت رسید.^{۱۲}

۱. ایشان فرمودند: «حاج قاسم، صد بار در معرض شهادت قرار گرفته بود. این، بار اول نبود؛ ولی در راه خدا، در راه انجام وظیفه، در راه جهاد فی سبیل الله پروا نداشت؛ از هیچ چیز پروا نداشت؛ نه از دشمن پروا داشت، نه از حرف این و آن پروا داشت، نه از تحمل زحمت پروا داشت... ما شهید زیاد داریم؛ در بین سرداران هم شهید داریم؛ در بین آحاد معمولی هم شهید داریم؛ اما شهیدی که به دست خود خبیث ترین انسان های عالم، یعنی آمریکایی ها به شهادت برسد و آن ها افتخار کنند که این را توانستند شهید کنند، شهیدی غیر از حاج قاسم من یادم نمی آید. جهادش، جهاد بزرگی بود. خدای متعال، شهادت او را هم شهادت بزرگی قرار داد... حاج قاسم باید همین جور به شهادت می رسید... او برای شهید شدن گریه میکرد... به آرزوی خودش رسید.»

۲ کتاب حاج قاسمی که من می شناسم ص ۱۶

ترور نافرجام^۱ (حمله هوایی)

در سوریه و در نزدیکی «تنف» که مقر آمریکایی‌ها بود و هنوز هم آن جا هستند، زمانی که ما به سمت این جبهه حرکت کردیم تا عملیات را شروع کنیم، هواپیماهای آمریکایی به ما حمله کردند که چند تانک و نفربر و یک بلدوزر منهدم شد و شهید هم دادیم؛ ولی حاج قاسم با تغییر موضع سریع سالم ماند. آمریکایی‌ها برای آن که در آن منطقه داعش از موقعیت ما مطلع شوند فیلم آن را برای داعش ارسال کردند ما ظهر نماز خواندیم و حاج قاسم امام جماعت شد. چند ساعت بعد داعش یک ماشین انتحاری فرستاد برای به شهادت رساندن حاجی، ولی ما تغییر مکان داده بودیم و عده‌ای از رزمندگان شهید شدند. در هر صورت آمریکایی‌ها سال‌ها تلاش می‌کردند، حاج قاسم را شهید کنند؛ چون تمام برنامه‌های آنها را با شکست روبه‌رو کرده بود.^۲

^۱ راوی: سردار اصغر صبوری به عنوان شاهد عینی

^۲ کتاب این مرد پایان ندارد ص ۱۹۲

احتمال ترور بیولوژیک

سردار حجازی، جانشین سابق فرمانده نیروی قدس در گفتگویی بیان کرد: دشمن در صدد پیدا کردن وضع جسمی سردار سلیمانی بود. حاج قاسم گفت آنها از چند کانال پیگیر سلامت من هستند، فکر می‌کنم کاری کرده‌اند و منتظر نتیجه آن هستند. [که موفق بوده یانه]

پهباد ام کیو ۹ پهباد قاتل

روزنامه دلیلی میل به نقل از ابومنصر الحسینی از فرماندهان محلی بسیج مردمی عراق خبر داد: دو موشک به خودرو حامل سردار سلیمانی و ابومهدی المهندس برخورد کرد. یک موشک نیز به خودرو دوم اصابت کرد. گفته می‌شود که این موشک‌ها از پهباد ام کیو ۹ شلیک شدند.

این پهباد رزمی حداکثر ۳۷۰ کیلومتر در ساعت سرعت داشته و تیمی دونفره آن را از فاصله دور هدایت می‌کردند. ام کیو ۹ می‌تواند حملات دقیق انجام داده و تصاویرشان را به فرماندهان نظامی در سراسر دنیا ارسال کند. هر فروند از این پهباد ۶۴ میلیون دلار ارزش داشته و می‌تواند ۴ فروند موشک ضدتانک هدایت لیزری هلفایر با کلاهک ۲۰ کیلوگرمی را حمل نماید.

به گفته کارشناسان، پرواز این پهباد تقریباً در سکوت انجام شده و اهداف موردنظر، از نزدیک شدن آن خبردار نمی‌شوند.^۱

^۱ منبع: ایرنا ترور بیولوژیک www.irna.ir

انتقام در کمتر از ۲ ساعت

حسین امیر عبداللهیان: کمتر از دو ساعت بعد از ترور حاج قاسم سلیمانی دستگاه نظامی ایران آماده شلیک به سمت پایگاه‌های آمریکا در منطقه بود. آنها فقط منتظر تصمیم فرماندهان بودند که کدام پایگاه را در کجا هدف بگیرند و شلیک کنند چیزی باعث شد شلیک موشک‌ها با چند روز تأخیر صورت بگیرد و این انتقام گرفته شود حفظ حرمت پیکر شهدا به خصوص شخص حاج قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس بود تا مردم بتوانند بدون دغدغه و به راحتی به پیکر این شهدا ادای احترام کنند و مراسم تشییع و تجلیل از شهدا تحت تأثیر عملیات تلافی جویانه قرار نگیرد.

بعد از این که پیکر مطهر شهدا در عراق و ایران دفن شد، در هجدهم دی ماه دستور شلیک داده شد و پایگاه عین الاسد آمریکا مورد هدف قرار گرفت.

یکی از هیئت‌های خارجی از ما سؤال کرد: «چرا چهار روز طول کشید ایران دست به این اقدام بزند؟» به آنها گفتم: «اتفاقاً کمتر از دو ساعت ایران بعد از این اتفاق آماده بود، اما ملاحظات انسانی و اجتماعی باعث شد جمهوری اسلامی که به صبر استراتژیک شناخته شده، احترام پیکر شهدا را حفظ کند و نگذارد هیچ چیز این یوم‌الله را تحت تأثیر قرار بدهد.»^۱

^۱ کتاب متولد مارس ص ۱۷۴ - ۱۷۵

مجروحیت

سردار سرتیپ دوم پاسدار محمود امینی^۱: حاجی کمردرد داشت. وقت‌هایی که می‌توانست، می‌رفت استخر تا در آب راه برود. توی آب، برای اولین بار زخم‌هایش را دیدم؛ قبلا کف دست راستش را دیده بودم. زمانهایی که با او کشتی می‌گرفتم، از نظر جسمی از من بهتر بود. یک نقطه ضعف داشت؛ آن هم کف دست راستش بود. بین انگشتانش تیر خورده بود. تا می‌خواست مرا اذیت کند، این دستش را می‌گرفتم و فشار میدادم؛ زود تسلیم می‌شد. بالای بازوی راستش، کنار شانه، یک زخم بود. یک ترکش هم از بالا تا پایین شکمش را باز کرده بود. شیمیایی هم شده بود. آخرین باری که حاجی را دیدم، احوالم را پرسید. گفتم: بد نیستم. گفت: کم می‌بینمت!

بعد پرسید: چرا فلانی گفته بیا کمکم، نمی‌روی؟
 جواب دادم: یکی از دلایلم جسمی است. به خاطر جراحت‌های جنگ ناتوان شده‌ام.
 پاچه‌های شلوارش را بالا زد. ساق پاهایش را نشانم داد و گفت: ببین وضع من چه جوریه! وضع من هم همینه.

از آسیب سلاح شیمیایی، ساق پاهایش سیاه شده بود.^۲

^۱ آخرین فرمانده گردان ۴۱۰ لشکر ۴۱ نارالله

^۲ کتاب سیمای سلیمان ص ۱۷۸ تا ۱۷۹

آخرین جلسه در دمشق

یکی از مدافعان حرم سوریه: با خودرویی که به دنبالم آمده عازم جلسه می شوم، هوا ابری است و نسیم سردی می وزد
ساعت ۷:۴۵ صبح به مکان جلسه رسیدم.

مثل همه جلسات تمامی مسئولین گروه‌های مقاومت در سوریه حاضرند. ساعت ۸ صبح همه با هم صحبت می‌کنند... درب باز می‌شود و فرمانده بزرگ جبهه مقاومت وارد می‌شود و با همان لبخند همیشگی با یکایک افراد احوالپرسی می‌کند.
دقایقی به گفت‌وگوی خودمانی سپری می‌شود تا اینکه حاج قاسم جلسه را رسماً آغاز می‌کند.

هنوز در مقدمات بحث است که می‌گوید: همه بنویسن، هرچی می‌گم رو بنویسن.
همیشه نکات را می‌نوشتیم؛ ولی این بار حاجی تأکید بر نوشتن کل مطالب داشت.
گفت‌وگفت... از منشور پنج سال آینده... از برنامه تک‌تک گروه‌های مقاومت در پنج سال بعد... از شیوه تعامل با یکدیگر... از... کاغذها پر می‌شد و کاغذ بعدی...، سابقه نداشت این حجم مطالب برای یک جلسه‌آنهايي که با حاجی کار کردند می‌دانند که در وقت کار و جلسات بسیار جدی است و اجازه قطع کردن صحبت‌هایش را نمی‌دهد؛ اما این‌گونه نبود... بارها صحبتش قطع شد؛ ولی با آرامش گفت؛ عجله نکنید بگذارید حرف من تمام بشه...

ساعت ۱۱:۴۰ ظهر زمان اذان ظهر رسید و با دستور حاجی نماز و ناهار سریع انجام شد و دوباره جلسه ادامه پیدا کرد! ساعت ۳ عصر، حدود هفت ساعت! حاجی هرآنچه در دل داشت را گفت و نوشتیم. پایان جلسه... مثل همه جلسات دورش را گرفتیم و

صحبت کنان تا درب خروج همراهی اش کردیم. خودرویی بیرون منتظر حاجی بود. حاج قاسم عازم بیروت شد تا سید حسن نصرالله را ببیند.

ساعت حدود ۹ شب. حاجی از بیروت به دمشق برگشت و شخص همراهش می‌گفت که حاجی فقط ساعتی با سید حسن دیدار کرد و خداحافظی کردند. حاجی اعلام کرد امشب عازم عراق است و هماهنگی کنند. سکوت شد ... یکی گفت؛ حاجی اوضاع عراق خوب نیست، فعلاً نروید! حاج قاسم با لبخند گفت: میترسین شهید بشم!

باب صحبت باز شد و هرکسی حرفی زد.

- شهادت که افتخاره، رفتن شما برای ما فاجعه است!

- حاجی هنوز با شما خیلی کار داریم.

حاجی رو به ما کرد و دوباره سکوت شد، خیلی آرام و شمرده شمرده گفت: میوه وقتی میرسه باغبان باید بچیندش، میوه رسیده اگر روی درخت بمونه، پوسیده میشه و خودش میفته!

بعد نگاهش رو بین افراد چرخاند و با انگشت به بعضی‌ها اشاره کرد؛ اینم رسیده است، اینم رسیده است ...

ساعت ۱۲ شب هواپیما پرواز کرد و ساعت ۲ صبح جمعه خیر شهادت حاجی رسید. به اتاق استراحتش در دمشق رفتیم و کاغذی نوشته بود و جلوی آینه گذاشته بود. پنجشنبه شب، ۱۲ دی ماه، زمانی که سردار ردای لغر از دمشق به بغداد به تن می‌کرد، کمی مکث کرد، تکه کاغذی برداشت و بر آن نوشت:

الهی لا تکلنی... خداوندا مرا بپذیر. خداوندا عاشق دیدارتم. همان دیداری که موسی را ناتوان از ایستادن و نفس کشیدن نمود. خداوندا مرا پاکیزه بپذیر.
الحمد لله رب العالمین^۱

^۱ کتاب این مرد پایان ندارد ص ۲۲۷

کنار یوسف الهی دفن کنید^۱

وصیت کرده بود همین جا دفنش کنند، بغل یوسف الهی^۲. زمین را کندیم و رفتیم پایین. فضای بین دو قبر خیلی کم بود. مجبور شدیم از دو طرف بیشتر بگیریم تا بشود پیکر را دفن کرد. از لحد‌ها تراشیدیم. رفتیم سمت لحد قبر یوسف الهی. داشتیم می‌تراشیدیم که یکی از آجرها کنار رفت. نگاهم به داخل قبر افتاد. بعد ۳۴ سال پلاستیک روی کفن و کفن سالم بود. حتی رنگشان هم تغییر نکرده بود. انگار شهید را همین حالا دفن کرده باشند. خوب که دقت کردم حجم بدن داخل کفن معلوم بود. نشستیم کف قبر. شروع کردم به عاشورا خواندن. حالم دست خودم نبود.^۳

^۱ راویان: سردار مرتضی کشکولی / حجت الاسلام علی عرب پور نماینده ولی فقیه در سپاه تارالله
^۲ شهید محمد حسین یوسف الهی از عرفای لشکر ۴۱ تارالله بود که به گفته حاج قاسم در سنین جوانی به مدارج بالای اخلاق عرفان سلوک رسیده بود و کتاب «قاسم پسر غلام حسین» را چپ او نوشته شده که شرح حالی از این عارف الهی را بیان می‌کند.

^۳ کتاب سلیمانی عزیز ص ۲۲۶

تدفین

محمود خالقی: نیم ساعت از اذان صبح چهارشنبه ۱۸ دی گذشته بود. در مسیر گلزار شهدا بودم که با من تماس گرفتند و گفتند: «کجایی؟ اینجا همه منتظر تو هستند.» ظاهراً برنامه تغییر پیدا کرده بود و من از آن مطلع نبودم. وقتی به گلزار رسیدم، جمعیت انبوهی در آنجا حضور داشت. گذشتن از میان آنها و نیز حلقه‌ی حفاظتی اطراف قبر، کار بسیار مشکلی بود، اما چون چند بار در بلندگوها اسم مرا برده و فراخوان شده بودم، به محض معرفی، همکاری‌های لازم انجام می‌شد.

و با هزار زحمت، چهل و پنج دقیقه بعد از اذان صبح توانستم خودم را به بالای قبر برسانم. تابوت را نگه داشته بودند. در تابوت را باز کردند. خانواده‌ی شهید و برخی از مسئولان حضور داشتند. عبا‌ی مقام معظم رهبری کف قبر پهن شده بود. من به کمک آقای قالیباف جنازه را داخل قبر گذاشتیم. انگشتی که حاج قاسم نماز شب‌هایش را با آن خوانده بود به همراه پارچه‌ی امضا شده و نامه‌ی یک دختر شهید را داخل کفن گذاشتیم. این نامه جریان جالبی دارد.

سال ۱۳۹۵ بعد از این که حاج قاسم به دیدار یک خانواده‌ی شهید می‌رود، دختر شهید نامه‌ای با مضمون عاطفی برای او می‌نویسد که: «بعد از آمدن شما به منزل ما، غم سی و پنج‌ساله‌ی شهادت پدرم از یادم رفت.» حاج قاسم در جواب، نامه‌ای به آن دختر می‌نویسد و وصیت می‌کند که: «این نوشته را در کفنم بگذارید. یقین دارم در آن تنگنای تاریک ناجی و شفیع من خواهد بود.» نمی‌دانم این وصیت را به چه کسی کرده بود، اما نامه به من داده شد تا در کفن بگذارم. تربت کربلا و آب زمزم هم آوردند که داخل قبر گذاشتیم.

بعد از انجام استحبابات و قبیل از چیدن لحد، دو پسر و دو برادر ایشان به داخل قبر رفتند و بوسه‌ای بر کفن عزیزشان زدند. بیست دقیقه مانده به طلوع آفتاب، مراسم تدفین به اتمام رسید. تازه آن موقع بود که به خودم آمدم و فهمیدم چه خاکی بر سرمان شد.^۱

^۱ کتاب متولد مارس ص ۱۷۵

محل دفن حاج قاسم

«همسرم من جای قبرم را در حرم شهدای کرمان مشخص کرده‌ام، محمود می‌داند. قبر من ساده باشد مثل دوستان شهیدم. بر آن کلمه سر باز قاسم سلیمانی بنویسید نه عبارت‌های عنوان‌دار»^۱

^۱ برشی از وصیت نامه

خون من الان اثر داره

مهدی ایرانمنش: یک وقت هایی که دورهم می نشستیم حرف از شهادت حاجی هم پیش می آمد. طبیعی بود. یک بار از سر شوخی گفتم: «حاجی ما عصبانی بشیم دعا می کنیم شهید بشید.» بلافاصله گفتم: «بعد از صد و بیست سال ها.»
خوشش آمده بود.

- چرا بعد از صد و بیست سال؟ دعا کن الان شهید بشم.

- حاجی حیفم میاد. حضرت آقا به شما نیاز داره، جبهه مقاومت به شما نیاز داره، جمهوری اسلامی به شما نیاز داره، دنیای اسلام به شما نیاز داره، باشید و خدمت کنید بعد از صد و بیست سال.

حاجی ول کن ماجرا نبود.

- نه، اون اثری که خون من الان داره توی آینده نداره، اون اثری که خون من الان در بین جوون ها داره توی آینده نداره.

یک سال و نیم گذشت تا به حرفش رسیدم. وقتی میلیون میلیون جمعیت ریختند توی خیابان ها، برای تشییع پیکرش. جوان ها عکس حاجی به دست، اشک می ریختند. حرف حاجی قدم به قدم تشییع همراهم بود.

- خون من الان اثر داره.^۱

^۱ کتاب سلیمانی عزیز ص ۲۲۲

تا زنده‌ام نمی‌خواهم کتابی راجب بنویسیم

سردار علی آسودی: یکی از آرزوهای من این بود که برای سردار کتابی بنویسم، جای خالی کتاب خاطرات سردار در کتاب‌های دفاع مقدس بسیار محسوس بود. می‌خواستم اگر کتابی هم نمی‌شد، فیلمی، سریالی، مجله‌ای، برایش کار کنم. اما خود سردار هیچ رغبتی نشان نمی‌داد، نه تنها رغبت نشان نمی‌داد؛ بلکه گاهی مخالفت هم می‌کرد. یک روز که در منزل پشت میز کامپیوتر نشسته بودم به ذهنم خورد نامه‌ای برایش بنویسم و از او برای نوشتن کتاب در خواست کنم.

متن نامه را تایپ کردم و از آن پرینت گرفتم، کسی را می‌شناختم که به سردار نزدیک بود و می‌توانست نامه را به دست او برساند.

فردا اول وقت به دیدارش رفتم و نامه را به دستش دادم، خودش قضیه را می‌دانست و به من گفت: زیاد تلاش نکن، حاجی دوست ندارد کاری برایش بشود.

من که امیدوار بودم به او گفتم: این بار هم امتحان کن.

گفت: چشم خبرش را می‌آورم. چند روزی گذشت؛ اما خبری از او نشد. یک روز که در محل کارم بودم تلفنم زنگ خورد، برداشته دیدم همان شخص است.

آدرس محل کارم را گرفت تا حضوری مرا ببیند. با خود گفت؛ یعنی اجازه داده برایش کاری کنم؟!

نیم ساعتی گذشت تا به محل کارم رسید. بعد از سلام و احوالپرسی از او پرسیدم چه شد سردار موافقت کرد؟ سرش را پایین انداخت و از جیب کتتش نامه‌ای را در آورد. نامه را به من داد و گفت: سردار جواب نامه‌ات را داده نمی‌خواهی بخوانی؟

نامه را از او گرفتم و روی میز گذاشتم، به آرامی چسبش را باز کردم و کاغذ را روی میز پهن کردم و با استرس شروع به خواندن کردم. او با دستخط خودش نوشته بود: برادر

عزیزم جناب آقای آسودی ان شاء الله خدا همه ما را عاقبت بخیر کند از عنایات جنابعالی تشکر می‌کنم، تا زنده‌ام نمی‌خواهم چیزی در مورد خودم نوشته یا به تصویر کشیده شود. ما انسانیم و همه در معرض نفسانیت‌های گوناگون و خطرناک. دعا کنید شهید شوم آن وقت هر چه دوست داشتید بنویسید. انسان اگر متکی به خداوند باشد و به او و نصرتش مطمئن گردد، در چشم دشمن بزرگ جلوه می‌کند. همین که لیاقت سربازی ولایت را دارم از خدا سپاس گذارم. امضا قاسم سلیمانی. نامه را با چند قطره اشک امضا کردم و درش را بستم، به راستی که سردار، سرباز ولایت بود.^۱

^۱ کتاب مالک زمان ص ۸۴ تا ۸۵

این آرزوی من است

سید حسن نصر الله: در آن دیدار آخر به حاج قاسم گفتم: «حاجی! رسانه‌های آمریکایی شدید روی شما تمرکز کرده‌اند.» بعد یکی از مهم‌ترین مجله‌های آمریکایی را نشان دادم که تصویر روی جلد، عکس حاج قاسم بود با تیتراژ: «سردار بی‌جایگزین». به حاجی گفتم: «برخی دوستان ما که ایالات متحده را خوب می‌شناسند، می‌گویند این مقدار تمرکز رسانه‌ای، مقدمات ترور است. باید محتاط باشید.» خندید و گفت: «چه خوب! این آرزوی من است.»^۱

^۱ کتاب متولد مارس ص ۱۶۲

سردار بی جایگزین

در آن دیدار آخر به حاج قاسم گفتم: «حاجی! رسانه‌های آمریکایی شدید روی شما تمرکز کرده‌اند.» بعد یکی از مهم‌ترین مجله‌های آمریکایی را نشان دادم که تصویر روی جلد، عکس حاج قاسم بود با تیتر: «سردار بی جایگزین» به حاجی گفتم: «برخی دوستان ما که ایالات متحده را خوب می‌شناسند، می‌گویند این مقدار تمرکز رسانه‌ای، مقدمات ترور است. باید محتاط باشید.» خندید و گفت: «چه خوب! این آرزوی من است.» و از این حرف‌ها زد.^۱

^۱ کتاب متولد مارس ص ۱۶۲

برای ترور شما طراحی کرده اند

آن‌ها قاسم سلیمانی نقطه مرکزی محور مقاومت را زدند. آنها این مسئله را بررسی کردند، حاج قاسم چند هفته پیش، پیش من بود. صحبت از آغاز سال جدید میلادی بود و من گفتم که خوشحالم آن را با نگاه کردن به روی شما آغاز می‌کنم؛ اما رسانه‌های آمریکایی روی شما تمرکز کرده‌اند و دارند زمینه فراهم می‌کنند. گفتم که دارند از ژنرال قاسم سلیمانی صحبت می‌کنند و من گفتم که آنها برای ترور شما طراحی کرده‌اند و حاج قاسم لبخند زد. آمریکایی‌ها هرکجا در منطقه می‌روند مقابل خودشان حاج قاسم سلیمانی را می‌بینند. به سوریه می‌روند حاج قاسم را می‌بینند. در عراق در لبنان، در یمن و در افغانستان و در هر جای مرتبط با محور مقاومت، مقابلشان حاج قاسم سلیمانی را می‌بینند، اسرائیل قاسم سلیمانی را خطرناک‌ترین مرد مقابل خود می‌دید. حاج قاسم را خطر موجودیتی برای خود می‌دانست؛ اما جرات ترور او را نداشت، در سوریه می‌توانست این کار را بکند؛ اما جرأت نداشت و از آمریکا خواست این کار را انجام دهد. من از ادبیات حضرت زینب ایلا استفاده می‌کنم؛ ترامپ و آمریکایی‌ها! خون چه کسی را ریختید و جگر چه کسی را سوزاندید؟ امروز قصاص عادلانه همان قصاص عادلانه برای حاج عماد مغنیه و سید موسوی و ابومهدی المهندس خواهد بود. اما در موضع احساسی نیستیم، من شخصاً به حاج قاسم غبطه می‌خورم، من از این بابت ناراحت نیستم، نه ترسانیم نه خشمگین هستیم. ما می‌گوییم این خون بزرگ فرصتی بزرگ برای خلاص شدن از استعمار و استکبار و اشغالگران است، با این خون و خون شهدا و عزیزانمان راه مقاومت را ادامه می‌دهیم و ان شاء الله در نهایت پیروز خواهیم شد.^۱

^۱ سخنرانی سید حسن نصرالله در بیروت به مناسبت شهادت حاج قاسم سلیمانی.

مصلحت بود زنده بمانی

یک بار آقا مرا صدا زدند و اشاره کردند که جلو بیا. وقتی نزدیک رفتم، کتابی را که در دستانشان بود، باز کردند و عکس چند نفر از شهدا را نشانم دادند؛ شهید باکری، شهید باقری و شهید زین‌الدین. یکی از عکس‌ها، عکس خودم بود. آقا پرسیدند «عکس شما با بقیه‌ی عکس‌ها چه مطابقت دارد؟». من همچون عکس دوران جوانی‌ام بود، عرض کردم «ما هم سن و سال بودیم». آقا فرمودند «آنها وظایف خود را انجام دادند و رفتند. مصلحت خداوند، این بوده که شما بمانید و باشید و کاری را که چه بسا سخت‌تر از کار آنهاست، بکنید.

وقتی پای داعش برای به ضعف کشاندن جبهه‌ی مقاومت، به سوریه و عراق باز شد، حاج قاسم برای مقابله با آن، ارتشی منطقه‌ای به وجود آورد. نیروهای افغانستانی در لشکر فاطمیون، جوان‌های پاکستانی در لشکر زینبیون، رزمندگان عراقی در حشدالشعبی، حیدریون، و نیروی دفاع وطنی سوریه، همگی قوای این ارتش بزرگ بودند. حضرت امام در پیام پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸ در تیرماه ۱۳۶۷ فرموده بودند ما باید بسیج جهانی اسلام را تشکیل بدهیم. حاج قاسم، با تأسیس این ارتش، در مسیر خواسته‌ی آن روز امام برای بسیج جهانی اسلام حرکت کرد.

رهبران و نیروهای تکفیری داعش، تخریب حرم‌های اهل بیت علیه السلام را در دستور کار خود داشتند. حاج قاسم هم اسم ارتش خود را «مدافعین حرم» گذاشت.^۱

^۱ کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم ص ۶۴

از انگشترش شناختم

نخست وزیر پیشین عراق که قرار بود آخرین میزبان شهید قاسم سلیمانی فرمانده شهید نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در بغداد باشد، ناگفته‌هایی از شب قبل از ترور وی بر زبان آورد. عادل عبدالمهدی گفت: «رابطه من با شهید حاج قاسم سلیمانی به سال دو هزار میلادی برمی‌گردد؛ زمانی که حاج قاسم به دفتر آیت‌الله شهید محمدباقر حکیم می‌آمد و با ما جلسات متعددی جهت بررسی تحولات عراق و منطقه برگزار می‌کرد. آنجا بود که رابطه شخصی من با شهید قاسم سلیمانی مستحکم‌تر شد؛ به ویژه در مورد مسائل بزرگ و مهم منطقه. این رابطه تا بعد از سرنگونی رژیم صدام و تا مدت کوتاهی قبل از شهادت ادامه داشت.» وی ادامه داد: «شهید دوران‌دیش بود و همیشه راهبردی به مسائل می‌نگریست و همواره نکات مثبت و منفی هر تحولی را که مطرح می‌شد، بیان می‌کرد... در تهران که بودم با وی ساعت‌ها کوهنوردی می‌کردم و در همان فضا، درباره مسائل سیاسی عراق نیز بحث می‌کردیم... از همان سال ۲۰۰۳ تا مرحله نفوذ داعش، همیشه حامی عراق بود و در هر مذاکره‌ای که بین ما و جمهوری اسلامی انجام می‌گرفت، مشورت او مهم بود.» عبدالمهدی با اشاره به جانبداری شهید سلیمانی از حق و حضور وی در جلساتی که با مسئولان ایرانی داشته است، درباره شب ترور گفت: «بامداد همان روز قرار بود رأس ساعت هشت و نیم صبح و طبق هماهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در بغداد، میزبان شهید حاج قاسم باشم تا هم صبحانه بخوریم و هم موضوعات مختلفی را بررسی کنیم.» نخست وزیر پیشین عراق ادامه داد: «نیمه شب مشغول تدوین برخی نکات مهم برای مطرح شدن آن در جلسه صبح بودم که به یکباره و سراسیمه مدیر دفترم آمد و گفت: رئیس کل اطلاعات عراق، مصطفی الکاظمی که نخست وزیر کنونی است به من خبر داد انفجاری مهیب در فرودگاه بغداد

رخ داده و هنوز از ماهیت آن اطلاعی ندارند. من نگران شدم. هرچند که نمی‌دانستم حاج قاسم از کدام مرز زمینی یا هوایی قرار است به بغداد بیاید. اما دلشوره داشتم به خصوص اینکه فهمیدم لحظاتی قبل از انفجار یک هواپیما از دمشق وارد بغداد شده است.» عبدالمهدی با اشاره به تماس وی در آن شب با سفارت ایران در عراق و بی‌اطلاعی مسئولان آن، گفت: «به محل کارم رفتم و تحولات فرودگاه بغداد را لحظه به لحظه پیگیر شدم. تصاویر یکی پس از دیگری منتشر می‌شد. تا به یکباره تصویر دست شهید و انگشتر او را دیدم و تازه فهمیدم که حاج قاسم و ابومهدی المهندس را هدف قرار داده بودند. من آن دست و آن انگشتر را به خوبی می‌شناختم. واقعا لحظه دشواری بود. مصطفی الکاظمی و اعضای سفارت ایران فوراً خودشان را به نخست وزیری رساندند و جلسه‌ای فوق‌العاده تشکیل دادیم تا پیامدهای این ترور را بررسی کنیم. تا صبح بیدار بودم و آمریکایی‌ها راس ساعت شش صبح به وقت بغداد اعلام کردند که خودشان عامل این ترور بودند.»^۱

^۱ منبع: دنیای اقتصاد/ www.donya-e-qtasad.com

دونفر باید مرا ببخشند

علی مهاجری: حول و حوش عرفه‌ی سال ۹۸ حاج قاسم آمد کربلا. در آن سفر به عینه دیدم؛ حالت عجیبی پیدا کرده بود. پشت سرش ایستاده بودم که برگشت خیلی جدی به من گفت: «ببین! دونفر اگر من رو ببخشند، من حتماً شهید میشم.» پرسیدم: «این دو نفر کی هستند؟» گفت: «یکی این پورجعفری، یکی هم خانمم.» گفتم: «پورجعفری مشکلی نیست، حتماً می‌بخشدت خانم تو می‌خواهی چی کار کنی؟» بعدها به خودم گفتم کاش خانمش را می‌دیدم و می‌گفتم هیچ‌وقت او را نبخشد.^۱

^۱ کتاب متولد مارس ص ۱۵۷

فهمیدم چه خاکی بر سرم شده است

محمود خالقی: نیم ساعت از اذان صبح چهارشنبه ۱۸ دی گذشته بود. در مسیر گلزار شهدا بودم که با من تماس گرفتند و گفتند: «کجایی؟ اینجا همه منتظر تو هستند.» ظاهراً برنامه تغییر پیدا کرده بود و من از آن مطلع نبودم. وقتی به گلزار رسیدم، جمعیت انبوهی در آن جا حضور داشت. گذشتن از میان آنها و نیز حلقه‌ی حفاظتی اطراف قبر، کار بسیار مشکلی بود، اما چون چند بار در بلندگوها اسم مرا برده و فراخوان شده بودم، به محض معرفی، همکاری‌های لازم انجام می‌شد.

با هزار زحمت، چهل و پنج دقیقه بعد از اذان صبح توانستم خودم را به بالای قبر برسانم. تابوت را نگه داشته بودند. در تابوت را باز کردند. خانواده‌ی شهید و برخی از مسئولان حضور داشتند. عبا‌ی مقام معظم رهبری کف قبر پهن شده بود. من به کمک آقای قالیباف جنازه را داخل قبر گذاشتیم. انگشتی که حاج قاسم نماز شب‌هایش را با آن خوانده بود به همراه پارچه‌ی امضا شده و نامه‌ی یک دختر شهید را داخل کفن گذاشتیم. این نامه جریان جالبی دارد.

سال ۱۳۹۵ بعد از این که حاج قاسم به دیدار یک خانواده‌ی شهید می‌رود، دختر شهید نامه‌ای با مضمون عاطفی برای او می‌نویسد که: «بعد از آمدن شما به منزل ما، غم سی و پنج ساله‌ی شهادت پدرم از یادم رفت.» حاج قاسم در جواب، نامه‌ای به آن دختر می‌نویسد و وصیت می‌کند که: «این نوشته را در کفنم بگذارید. یقین دارم در آن تنگنای تاریک ناجی و شفیع من خواهد بود.» نمی‌دانم این وصیت را به چه کسی کرده بود، اما نامه به من داده شد تا در کفن بگذارم. تربت کربلا و آب زمزم هم آوردند که داخل قبر گذاشتیم.^۱

^۱ کتاب متولد مارس ص ۱۸۵ تا ۱۸۶

سردار بزرگ پرافتخار آسمانی شد

پیام تسلیت رهبر انقلاب در پی شهادت سردار شهید سپهبد قاسم سلیمانی و شهدای همراه او

سردار بزرگ و پرافتخار اسلام آسمانی شد. دیشب ارواح طیبه شهیدان، روح مطهر قاسم سلیمانی را در آغوش گرفتند. سال‌ها مجاهدت مخلصانه و شجاعانه در میدان‌های مبارزه با شیاطین و اشرار عالم و سال‌ها آرزوی شهادت در راه خدا، سرانجام سلیمانی عزیز را به این مقام والا رسانید و خون پاک او به دست شقی‌ترین آحاد بشر بر زمین ریخت. این شهادت بزرگ را به پیشگاه حضرت بقیة الله ارواحنا فداه و به روح مطهر خود او تبریک و به ملت ایران تسلیت عرض می‌کنم. او نمونه برجسته‌ای از تربیت‌شدگان اسلام و مکتب امام خمینی بود، او همه عمر خود را به جهاد در راه خدا گذراندید. شهادت پاداش تلاش بی‌وقفه او در همه این سال‌ها بود، با رفتن او به حول و قوه‌ی الهی کار و راه او متوقف و بسته نخواهد شد، ولی انتقام سختی در انتظار جنایتکارانی است

پلید خود را به خون او و دیگر شهدای حادثه دیشب آلودند. شهید سلیمانی چهره بین‌المللی مقاومت است و همه دلبستگان مقاومت خون‌خواه اویند. همه دوستان و نیز همه دشمنان بدانند خط جهاد مقاومت بانگیزه مضاعف ادامه خواهد یافت و پیروزی قطعی در انتظار مجاهدان این راه مبارک است. فقدان سردار فداکار و عزیز ما تلخ است؛ ولی ادامه مبارزه و دست یافتن به پیروزی نهایی کام قاتلان و جنایتکاران را تلخ‌تر خواهد کرد.

ملت ایران یاد و نام شهید عالی‌مقام سردار سپهبد قاسم سلیمانی و شهدای همراه او به‌ویژه مجاهد بزرگ اسلام جناب آقای ابومهدی المهندس را بزرگ خواهد داشت و اینجانب سه

روز عزای عمومی در کشور اعلام می‌کنم و به همسر گرامی و فرزندان عزیز و دیگر بستگان
ایشان تبریک و تسلیت می‌گوییم.

سید علی خامنه‌ای

۱۲ دی ماه ۱۳۹۸

خدایا ما جز خوبی چیزی ندیدیم

حاج قاسم سلیمانی مدتی قبل از شهادت، در یکی از جلسات خطاب به یاران و همکارانش گفت:

آن چیزی که من برای بعضی از دوستان شهیدم موفق شدم کنار قبر اقرار بگیرم و سؤال کردم از خیلی‌ها، فلانی چطور آدمی بود، آنها گفتند آدم خوبی بود و این اقرار به دلیل حرمتی که مؤمن دارد و شما مؤمنید و در جمعتان مخلصین زیادی وجود دارند آن چیزی که بیش از این لطفی که کردید برای من ارزش دارد این اقرار که آیا من در ذهن شما آدم خوبی هستم این را می‌خواهم جواب بدهید. از شما سؤال می‌کنم آیا من در ذهن شما آدم خوبی هستم؟

حضار که اول از این درخواست غافلگیر شدند با تکرار گفته حاج قاسم می‌گویند: آری شما آدم خوبی هستید.

من از خداوند سبحان طلب می‌کنم همان طوری که **أَلَمْ يَلْمَ بِأَنَّ اللَّهَ يَزِيءٌ**^۱ و او می‌بیند و مکتوب می‌کند و در روزی که: **يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ**^۲ بر ملا می‌کند، این شهادت شما را بپذیرد و امیدوارم روزی در کنار جنازه من هم این شهادت را بدهید به همراه دیگران.

اکنون در میعادگاه نمازجمعه، با حضور بی‌سابقه‌ترین جمعیت در طول تاریخ جهان و امام خامنه‌ای، اشک‌ریزان، بر شهیدان جبهه مقاومت، حاج قاسم، آب شهیدان نماز می‌خوانند:

^۱ سوره علق، آیه ۱۴، «آیا (انسان) ندانست که خداوند (همه اعمالش را) می‌بیند.

^۲ سوره زلزال، آیه ۶ «در آن روز مردم در صورت گروه‌های گوناگون از قبرها بیرون می‌حساب اعمالشان به آنها نشان داده شود.

اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلاءِ الْمُسَجِّينَ قَدَّامَنَا عِبَادَكَ وَابْنِ عِبَادِكَ وَابْنِ امَائِكَ نَزَلُوا تَرَكَوا بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ.

خداوندا این کفن شدگان که در پیش پای ما قرار دارند، بندگان تواند و فرزند بندگان تو و فرزند کنیزان تواند. نزد تو فرود آمده و تو بهترین کسی هستی که نزد او فرود می‌آیند.

اللَّهُمَّ انهم مُحتاجون إلى رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ غَنِي عَنْ تَعْذِيبِ عِبَادِكَ.

خداوندا آن‌ها، محتاج رحمت تواند و تو از عذاب بندگان بی‌نیاز هستی.

اللَّهُمَّ إِنْ كَانُوا مُحْسِنِينَ فَرِّدْ فِي إِحْسَانِهِمْ وَإِنْ كَانُوا مُسِيئِينَ فَتَجَاوَزْ عَنْهُمْ.

خداوندا اگر اینان، نیکوکار بودند، بر نیکوکاری‌شان بیفز و اگر گناهکار بودند، از گناهشان درگذر.

اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُمْ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِمْ مِنْنَا.

خداوندا ما جز نیکی از آنها چیزی نمی‌دانیم و تو نسبت به آن‌ها داناتری.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ ادْخُلْهُمْ فِي رَحْمَتِكَ وَرِضْوَانِكَ.

خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست و آنها را در رحمت و بهشت رضوانت وارد کن.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَوْفَيْتَهُمْ مُتَلَطِّحِينَ بِدِمَائِهِمْ فِي سَبِيلِ رِضَاكَ مُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ مُخْلِصِينَ فِي ذَلِكَ لَوَجْهِكَ الْكَرِيمِ.

خداوندا تو در حالی آنها را قبض روح کردی که در راه رضایت تو در خون خود غلتیده بودند و در برابر توبه شهادت رسیده و برای تو، ای پروردگار کریم، در این راه با اخلاص بودند.

اللَّهُمَّ فَاعِلِ دَرَجَاتِهِمْ وَاحْشُرْهُمْ مَعَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَالحَقْنَا بِهِمْ وَارْزُقْنَا الشَّهَادَةَ فِي سَبِيلِكَ يَا مَوْلَايَ.

خداوندا پس بر درجات آن‌ها بیفزای و آن‌ها را با محمد و خاندان پاک و مطهرش محشور کن و ما را به آن‌ها ملحق کن و شهادت در راهت را ای مولای من (پروردگار من) روزی ما گردان

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَ الْمُسْتَشْهِدِينَ فِي سَبِيلِهِ. أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنَا الشَّهَادَةَ فِي سَبِيلِهِ. أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنَا الْجِهَادَ فِي سَبِيلِ الْإِسْلَامِ .

سپاس خداوندی را که شهیدان در راهش را کرامت نهاد؛ سپاس خداوندی را که شهادت در راهش را روزی ما گرداند و سپاس خداوندی را که جهاد در راه اسلام را روزی ما کرد.^{۲۱}

^۱ نماز بر شهید قاسم سلیمانی و یاران او توسط امام خامنه‌ای، دانشگاه تهران، ۱۳۹۸/۱۰/۱۶

^۲ کتاب این مرد پایان ندارد ص ۲۴۲

مکتب سلیمانی

ایران من، برادران و خواهران نمازگزارا اخلاص برکت دارد. هر جا اخلاص بود، خدای متعال به اخلاص بندگان مخلصش برکت می‌دهد، کار برکت پیدا می‌کند، رشد و نمو پیدا می‌کند، کار به نحوی می‌شود که اثر آن به همه می‌رسد، برکات آن در میان مردم باقی می‌ماند. این ناشی از اخلاص است. نتیجه آن اخلاص، همین عشق و وفاداری مردم، همین اشک و آه مردم، همین حضور مردم، همین تازه شدن روحیه انقلابی مردم است. اما اینکه ما بیابیم این حوادث را تقویم کنیم، قیمت‌گذاری کنیم، قدر آن‌ها را بدانیم و ببینیم که اندازه و قیمت این حوادث چقدر است؛ در صورتی تحقق پیدا می‌کند که ما به حاج قاسم سلیمانی - شهید عزیز و به ابومهدی - شهید عزیز به چشم یک فرد نگاه نکنیم؛ به آنها به چشم یک مکتب نگاه کنیم. سردار شهید عزیز ما را با چشم یک مکتب، یک راه، یک مدرسه درس‌آموز، با این چشم نگاه کنیم آن وقت اهمیت این قضیه روشن خواهد شد. قدر و قیمت این قضیه روشن خواهد شد.^۱

^۱ مقام معظم رهبری، خطبه‌های نماز جمعه، ۹۸/۱۰/۲۷

ابتهت آمریکا لگدمال شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و صحبه المنتجبين.
مايلم در اين برهه حساس از تاريخ اين منطقه، سخن کوتاهی با شما برادران عرب داشته باشم. در اين روزها يك سردار بزرگ و شجاع ایرانی و يك مجاهد فداكار و با اخلاص عراقی به دست نظاميان مزدور آمریکایی و به دستور رئیس تروریست آمریکا به شهادت رسیدند. اين جنایت به صورت کاملاً بزدلانه و نه در میدان روبه‌رو، انجام گرفت. سردار شهید سلیمانی کسی بود که با شجاعت مثال‌زدنی در صفوف مقدم و در خطرناک‌ترین جایگاه‌ها حضور می‌یافت و شجاعانه می‌جنگید و او یکی از مؤثرترین عوامل در شکست عناصر تروریست داعش و اشباحش در سوریه و عراق بود. آمریکایی‌ها بدون اینکه جرئت کنند با وی در نبرد روبه‌رو شوند، بزدلانه با هواپیما به او که به دعوت دولت عراق در فرودگاه بغداد بود، حمله کردند و خون مطهر او و همراهانش را بر زمین ریختند. برای چندمین بار خون فرزندان ایران و عراق مخلوط شد و درراه خدا بر زمین ریخته شد.

سپاه ایران ضربه متقابلی علی‌العجاله زد و پایگاه آمریکایی را با موشک‌های خود درهم کوبید و ابتهت و آبروی آن دولت ظالم و متکبر را لگدمال کرد و تنبیه اصلی او اخراج از منطقه است. ملت ایران با اجتماع ده‌ها میلیونی، از این دو مجاهد بزرگ بدرقه‌ای بی‌نظیر کردند. ملت عراق در شهرهای متعدد با تکریم و احترام تمام آنها را تشبیح کرد و در چندین کشور دیگر مردم همدردی خود را در اجتماعات پرشور نشان دادند.^۱

^۱ همان، این بخش از خطبه نماز جمعه به زبان عربی و خطاب به برادران عرب منطقه ایرادگردید.

رفیق خوش بخت ما (بیانات رهبری ۶ روز پس از شهادت)

و اما این عزیز؛ دو سه مطلب را درباره شهید عزیزمان حاج قاسم سلیمانی عرض کنم: یکی درباره شخصیت خود او است؛ خب این روزها خیلی درباره این بزرگوار، این رفیق خوب و عزیز ما و شجاع ما و خوش بخت ما که رفت به ملکوت اعلی پیوست، صحبت شده و حرفهای درستی هم گفته شده آنچه در خصوصیات او گفته اند لکن من چند جمله ای می خواهم عرض بکنم که به نظر من اینها مهم است اولاً شهید سلیمانی، هم شجاع بود، هم با تدبیر بود؛ صرف شجاعت نبود؛ بعضیها شجاعت دارند اما تدبیر و عقل لازم برای به کار بردن این شجاعت را ندارند، بعضی ها اهل تدبیرند اما اهل اقدام و عمل نیستند. دل و جگر کار را ندارند. این شهید عزیزما هم دل و جگر داشت به دهان خطر می رفت و ابا نداشت؛ نه فقط در این حوادث این روزها، بلکه [در دوران دفاع مقدس هم در فرماندهی لشکر ثارالله همین جوری بود؛ خودش و لشگرش هم با تدبیر بود. فکر میکرد، تدبیر می کرد، منطق داشت برای کارهایش این شجاعت و تدبیر توأمان، فقط در میدان نظامی هم نبود، در میدان سیاست هم همین جور بود؛ بنده بارها به دوستانی که در عرصه ی سیاسی فعال اند این را می گفتم؛ رفتار او راهکارهای او را می دیدم. در عرصه سیاست هم، هم شجاع بود، هم با تدبیر بود؛ سخنش اثرگذار بود. قانع کننده بود، تأثیرگذار بود از همه اینها بالاتر، اخلاص او بود. با اخلاص بود؛ این ابزار شجاعت و ابزار تدبیر را برای خدا خرج می کرد؛ اهل تظاهر و ریا و مانند اینها نبود اخلاص خیلی مهم است. ماها تمرین کنیم در خودمان اخلاص را. یک خصوصیت دیگر این بود که هم یک فرمانده جنگاور مسلط بر عرصه نظامی بود، هم در عین حال به شدت مراقب حدود شرعی بود. در میدان جنگ، گاهی افراد حدود الهی را فراموش می کنند، می گویند وقت این حرفها نیست؛ او نه او مراقب بود.

آنجایی که نباید سلاح به کار برود، سلاح به کار نمی‌برد؛ مراقب بود که به کسی تعدی نشود، ظلم نشود؛ احتیاط‌هایی می‌کرده که معمولاً در عرصه نظامی، خیلی‌ها این احتیاط‌ها را لازم نمی‌دانند؛ [لکن] او احتیاط می‌کرده به دهان خطر می‌رفت؛ اما جان دیگران را تا می‌توانست حفظ می‌کرد مراقب جان نزدیکانش، اطرافیانش، سربازانش، همکارانش در ملت‌های دیگر که در کنار او بودند، بود.

یک نکته مهم این است که در مسائل داخل کشور چون این حرف‌ها غالب ناظر به مبارزات منطقه‌ای و فعالیت‌های منطقه‌ای او بود - اهل حزب و جناح و مانند اینها نبود، لکن به شدت انقلابی بود. انقلاب و انقلابی‌گری خط قرمز قطعی او بود؛ این را بعضی‌ها سعی نکنند کم‌رنگ کنند. این واقعیت او است؛ ذوب در انقلاب بود، انقلابی‌گری خط قرمز او بود. در این عوالم تقسیم به احزاب گوناگون و اسم‌های مختلف و جناح‌های مختلف و مانند اینها نبود؛ اما در عالم انقلابی‌گری چرا، به شدت پایبند به انقلاب، پایبند به خط مبارک و نورانی امام راحل (رضوان الله علیه) بود.

یک نمونه از تدبیر و شجاعت او که این را دشمنان او خوب می‌دانند، شاید بعضی از دوستان ندانند این بود که او به کمک ملت‌های منطقه یا با کمک‌هایی که به ملت‌های منطقه کرد، توانست همه‌ی نقشه‌های نامشروع آمریکا در منطقه غرب آسیا را خنثی کند. این آدم توانست در مقابل همه نقشه‌هایی که با پول، با تشکیلات تبلیغاتی وسیع آمریکایی، با توانایی‌های دیپلماسی آمریکایی، زورگویی‌هایی که آمریکایی‌ها روی سیاستمداران دنیا بخصوص کشورهای ضعیف دارند، تهیه شده بود قد علم کند و این نقشه‌ها را در این منطقه غرب آسیا خنثی کند. آمریکایی‌ها در مورد فلسطین طرحشان و نقشه‌شان این بود که قضیه فلسطین را به فراموشی بسپارند؛ فلسطینی‌ها را در حالت ضعف نگه دارند که جرات نکنند دم از مبارزه بزنند. این مرد،

دست فلسطینی‌ها را پرکرده کاری کرد که یک منطقه کوچکی، یک وجب جا مثل نوار غزه در مقابل رژیم صهیونیستی با آن همه ادعا می‌ایستد، کاری و بلایی سر آن‌ها می‌آورد که آن‌ها سر ۴۸ ساعت می‌گویند آقا بیایید. آتش بس بدهید؛ اینها را حاج قاسم سلیمانی کرد. دستشان را پر کرد. کاری کرد که بتوانند بایستند، بتوانند مقاومت کنند... این چیزی است که برادران فلسطینی ما مکرر در مکرر پیش خود بنده گفته‌اند. البته من می‌دانستم؛ اما آنها هم آمدند پیش ما شهادت دادند. در سفرهای متعددی که این رهبران فلسطینی آمدند، همه آنها این را [گفتند]، آن وقت در جلسه‌ای که ما غالب با همین مسئولین مختلف که ارتباط با کار او داشتند داشتیم - جلسات رسمی معمولی - حاج قاسم یک گوشه‌ای می‌نشست که اصلاً دیده نمی‌شد آدم گاهی اوقات می‌خواست بداند یا استشهاده کند، باید می‌گشت تا او را پیدا می‌کرد؛ خودش را جلوی چشم قرار نمی‌داد تظاهر نمی‌کرد نقشه آمریکا در عراق، در سوریه، در لبنان، به کمک و فعالیت این شهید عزیز خنثی شد. آمریکایی‌ها عراق را مثل رژیم طاغوت ایرانی رژیم پهلوی ایران در زمان طاغوت - یا امروز سعودی می‌پسندند، یک نقطه‌ای باشد، پر از نفت، در اختیار آنها که هر کار مایل‌اند بکنند؛ به تعبیر آن شخص ((مثل گاو شیرده))؛ اینها عراق را این‌جوری می‌خواهند. عناصر مؤمن عراقی و شجاع عراقی و جوانان عراقی و مرجعیت در عراق در مقابل این قضایا ایستادند و حاج قاسم (رضوان الله تعالی علیه) به همه این جبهه بسیج به عنوان یک مشاور فعال مدد رساند، کمک رسانده و به عنوان یک پشتیبان بزرگ در آنجا ظاهر شد. شبیه همین قضیه در مورد سوریه هست، در مورد لبنان هست. در مورد لبنان، آمریکایی‌ها مایل‌اند لبنان را از مهم‌ترین عامل استقلال - یعنی نیروی مقاومت و حزب الله - محروم کنند تا لبنان بی‌دفاع در مقابل اسرائیل قرار بگیرد که بیاید تا خود بیروت را بگیرد؛ کم‌اینکه سال‌های قبل

آمدند. حزب الله بحمدالله روزبه روز قوی تر شد. امروزه هم دست لبنان و هم چشم لبنان، حزب الله است؛ و نقش شهید عزیز ما در این حالت یک نقش ممتاز و برجسته است؛ تدبیر و شجاعت، مجاهد شجاع، برادر دلسوز ملت ها بحمدالله بیدارند. ملت ها امروز بیدارند؛ ولی نقش شهید عزیز و رفقای محلی این شهید [بی بدیل] بود، مثل همین شهید ابومهدی (رضوان الله تعالی علیه) - مرد نورانی، مرد مؤمن، مرد شجاع که انسان وقتی نگاه می کرد؛ چهره او مصداق و بیض وجهی بنورک [بود]؛ ابو مهدی این جوری بود؛ چهره، چهره نورانی معنوی خدایی - شهید سلیمانی با امثال این جور انسان های مؤمن و شجاع و نورانی توانستند کارهای بزرگی را انجام بدهند. این درباره شهید؛ البته بیش از این ها می شود درباره شهید عزیزمان صحبت کرد، فعلاً بس است. یک فصل دیگر در مورد شهید سلیمانی، برکات این شهادت عظیم است. این شهید عزیز هروقت گزارشی می داد به ما - چه گزارش کتبی، چه گزارش شفاهی - از کارهایی که کرده بود، بنده قلباً و زباناً او را تحسین می کردم؛ اما امروز در مقابل آنچه او سر منشأ آن شد و برای کشور بلکه برای منطقه به وجود آورد. در مقابل او من تعظیم می کنم. کار بزرگی انجام شد، قیامتی به پا کرد. معنویت او، شهادت او را این جور برجسته کرد. این بدرقه های ایرانی و آن بدرقه های عراقی در کاظمین، در بغداد، در نجف، در کربلا چه کردند. با این پیکر اربا اربا از روح مطهر او، از اعماق دل تشکر می کنیم. شهادت او، زنده بودن انقلاب در کشور ما را به رخ همه دنیا کشید، عده ای می خواستند، وانمود کنند که انقلاب در ایران از بین رفته است، مرده است، تمام شده - البته عده ای هم سعی می کنند که این اتفاق بیفتد. - اما شهادت او نشان داد که انقلاب زنده است: دیدید چه خبر شده در تهران؟ دیدید چه خبر شده در شهرهای دیگر؟

ترور بزدلانه

در میدان روبه روی جنگ با او مواجه نشدند، دولت آمریکا دزدانه و بزدلانه او را ترور کرد، خودشان هم اعتراف کردند؛ این کارا مایه روسیاهی آمریکا شد؛ در این منطقه تا قبل از این حادثه، این جور کار مخصوص رژیم صهیونیستی بود که افراد را ترور کند، رهبر حماس را ترور کردند و گفتند ما ترور کردیم، رهبر جهاد را ترور کردند، گفتند ما ترور کردیم؛ ترور می کردند و می گفتند ما کردیم؛ آمریکایی ها آدم خیلی کشته اند؛ در عراق در افغانستان در جاهای دیگر هرچه توانسته اند، آدم کشته اند، ترور کرده اند منتها اعتراف نمی کردند که ترور کردیم؛ اینجا اعتراف کردند که ترور کردیم؛ اینجا رئیس جمهور آمریکا به زبان خودش اعتراف می کند. خدای متعال می زند پشت گردن افراد که خودشان اعتراف کنند؛ اعتراف کردند که ما تروریست هستیم، گفتند ما ترور کردیم. رسوایی از این بالاتر چه می شود؟ پاسخ قدرتمندانه سپاه هم درخور تدبر است. این یوم الله تشییع جنازه و شهادت بزرگ شهر عزیز یک طرف قضیه است، عکس العمل و واکنش قدرتمندانه سپاه طرف دیگر است، آن هم درخور تدبر است، این ضربه به آمریکا بود. البته ضربه نظامی بود، ض مؤثر نظامی بود؛ اما مهم تر و بالاتر از ضربه نظامی، ضربه حیثیتی بود، ضربه به هی ابرقدرتی آمریکا بود. آمریکا سال ها است در سوریه، در عراق، در لبنان، در افغانستان ضربه می خورد، از دست قدرتمند مقاومت ضربه می خورد لکن این ضربه از همه آنها بالاتر بود؛ این ضربه، ضربه ی حیثیتی بود، ضربه به ابهت آمریکا بود؛ این ضربه با هیچ چیزی جبران نمی شود. حالا اعلام می کنند که ما تحریم کردیم، تحریم ها را افزایش می دهند؛ اما این کار نمی تواند آبروی

وقایع ۷۲ ساعت قبل و بعد از ترور حاج قاسم سلیمانی | ۷۷

از دست رفته آمریکا را برگرداند. این پاسخ قدرتمندانه یک چنین خصوصیتی بود. این هم یک جلوه کمک الهی است که پاسخ مجاهدت مخلصانه است.^۱

^۱ مقام معظم رهبری، خطبه های نماز جمعه، ۹۸/۱۰/۲۷

ایام الله

این دوهفته‌ای که بر ما گذشت، دوهفته پرماجرا و استثنائی بود؛ ماجراهای تلخ، ماجراهای شیرین، حوادث درس‌آموز در این دوهفته برای ملت ایران پیش آمد. یوم‌الله یعنی چه؟ یعنی آن روزی که دست قدرت خدا را انسان در حوادث مشاهده می‌کند؛ آن روزی که ده‌ها میلیون در ایران، و صدها هزار در عراق و بعضی کشورهای دیگر به پاس خون فرمانده سپاه قدس به خیابان‌ها آمدند و بزرگ‌ترین بدرقه جهان را شکل دادند، این یکی از ایام‌الله است. آنچه اتفاق افتاد، کار هیچ عاملی جز دست قدرت خدا نمی‌توانست باشد. آن روزی هم که موشک‌های سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، پایگاه آمریکایی را در هم کوبید، آن روز هم یکی از ایام‌الله است. ما این دو روز را جزو ایام‌الله در همین چند روز گذشته، در همین دوهفته گذشته، در مقابل چشم خودمان ما ملت ایران مشاهده کردیم؛ اینها روزهای نقطه عطف تاریخ‌اند، روزهای تاریخ‌سازند، روزهای عادی نیستند اینها. این که یک نیرویی، یک ملتی، این قدرت را دارد، این توان روحی را دارد که به یک قدرت متکبر زورگوی عالم این جور سیلی بزند، نشان‌دهنده دست قدرت الهی است، پس آن روز جزو ایام‌الله است؛ روزها تمام می‌شوند، لکن تأثیرات این روزها در زندگی ملت‌ها باقی می‌ماند؛ در روحیه ملت‌ها، در منش ملت‌ها، در مسیر ملت‌ها، آثاری که این روزها باقی می‌گذارند آثار ماندگار و بعضاً جاودانه است.^۱

^۱ مقام معظم رهبری، خطبه‌های نماز جمعه، ۹۸/۱۰/۲۷

وصیت نامه^۱

خداوندا تو را سپاس که مرا صلب به صلب، قرن به قرن، از صلیبی به صلیبی منتقل کردی و در زمانی اجازه ظهور و وجود دادی که امکان درک یکی از برجسته‌ترین اولیائت را که قریب و قریب معصومین است، عبد صالحت خمینی کبیر را درک کنم و سرباز رکاب او شوم.

خداوندا تو را شکرگزارم که پس از عبد صالحت خمینی عزیز، مرا در مسیر عبد صالح دیگری که مظلومیتش اعظم است بر صالحیتش، مردی که حکیم امروز اسلام و تشیع و ایران و جهان سیاسی اسلامی است، خامنه‌ای عزیز که جانم فدای جان او باد قرار دادی.

خداوندا تو را سپاس که مرا از پدر و مادر فقیر، اما متدین و عاشق اهل بیت و پیوسته در مسیر پاکی بهره‌مند نمودی.

سفرم خالی، من بدون برگ و توشه‌ای به امید ضیافت عفو و کرم تو می‌آیم. وقتی سلاح را برای دفاع از دینت به دست گرفتم، اینها ثروت دست من است که امید دارم قبول کرده باشی.

یا ارحم الراحمین! مرا بپذیر؛ پاکیزه بپذیر؛ آن چنان بپذیر که شایسته دیدارت شوم. جز دیدار تو را نمی‌خواهم، بهشت من جوار توست، یا الله!

خداوند، ای عزیز! من سال‌ها است از کاروانی به جا مانده‌ام و پیوسته کسانی را به سوی آن روانه می‌کنم، اما خود جا مانده‌ام، اما تو خود میدانی هرگز نتوانستم آن‌ها را از یاد ببرم. پیوسته یاد آن‌ها، نام آن‌ها، نه در ذهنم، بلکه در قلبم و در چشمم با اشک و آه یاد شدند. مرا به قافله‌ای که به سویت آمده‌اند، متصل کن.

^۱ لازم به ذکر است که این متن کامل وصیت نامه سردار نمی‌باشد و فقط گلچینی از وصیت نامه است.

سخن آخر

رهبر انقلاب: در پایان به همه بینندگان عزیز و شنوندگان عزیز عرض میکنم برای شادی روح او سردار بزرگ اسلام و چهره فراموش نشدنی مقاومت شهید قاسم سلیمانی همه یک حمد و یک قل هو الله بخوانید، بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين الرحمان رحيم....





حضور در حرم حضرت معصومه (س) سه روز قبل از شهادت



لحظاتی بعد در صحن جواد الائمه هنگام خروج از حرم (حاج قاسم از زیارت حرم حضرت معصومه مستقیم به فرودگاه رفت..)



۷۲ ساعت قبل از ترور

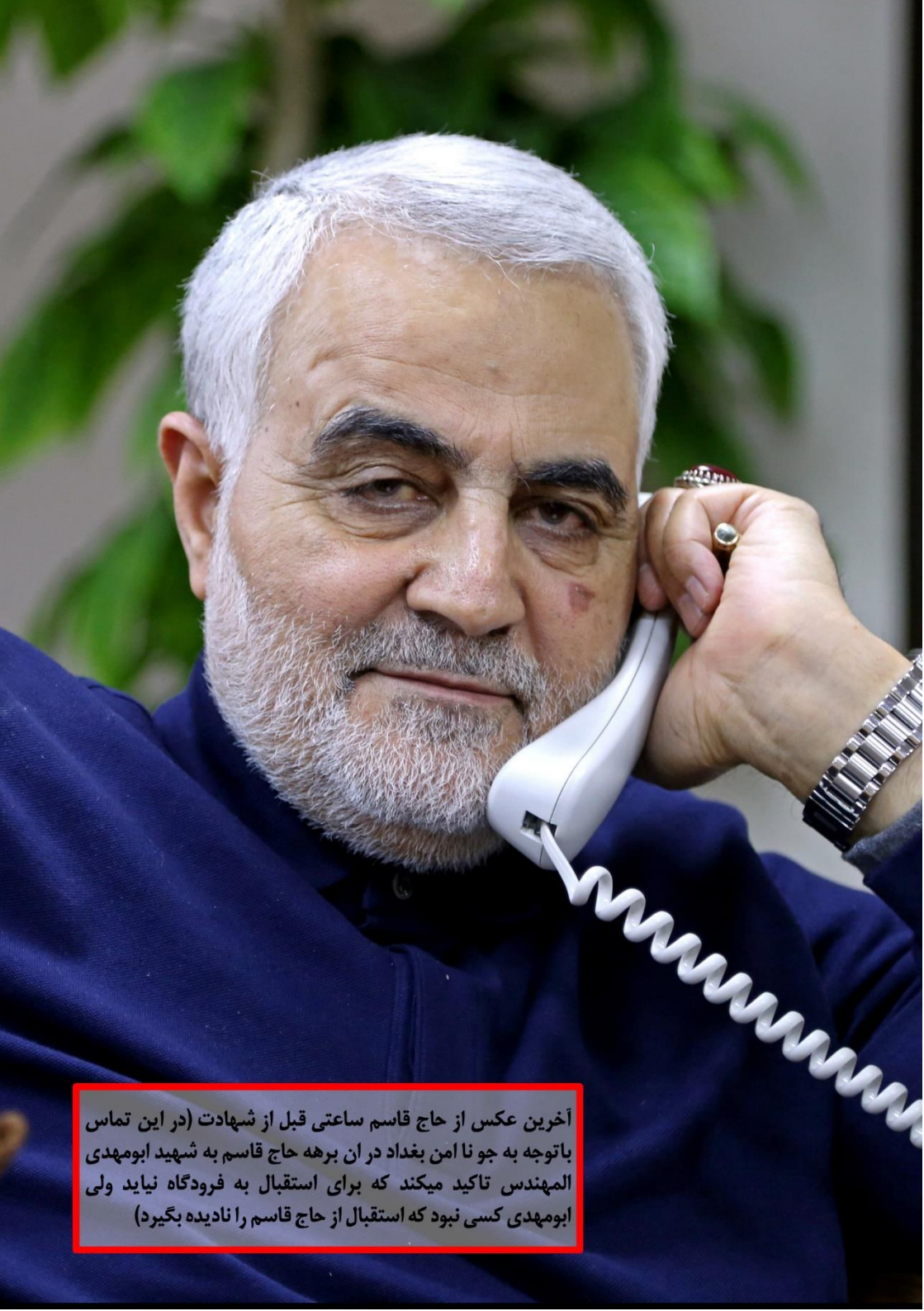


ترامپ در حال مشورت با سناتور لیندزی گراهام در فلوریدا درباره ترور ژنرال سلیمانی ۹ دی ۱۳۹۸ چهار روز قبل از ترور



آخرین دیدار حاج قاسم و سیدحسن نصرالله ۱۱ دی ۹۸ لبنان ضاحیه ۴۸ ساعت قبل از شهادت





آخرین عکس از حاج قاسم ساعتی قبل از شهادت (در این تماس با توجه به جو نا امن بغداد در آن برهه حاج قاسم به شهید ابومهدی المهندس تاکید میکند که برای استقبال به فرودگاه نیاید ولی ابومهدی کسی نبود که استقبال از حاج قاسم را نادیده بگیرد)



شرکت هواپیمایی اجنحه الشام آخرین پرواز حاج قاسم



صندلی خالی حاج قاسم و شهید پورجعفری



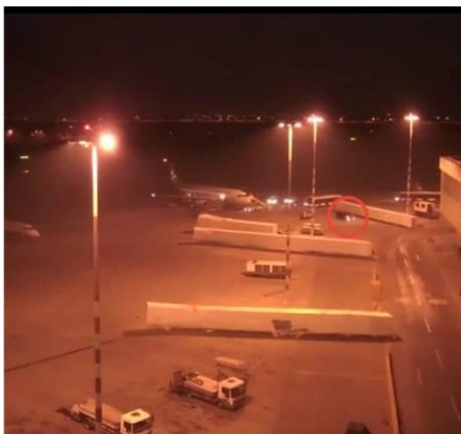
خودروی حامل شهید ابومهدی المهندس در حال عبور از گیت فرودگاه بغداد برای استقبال از حاج قاسم ساعت ۰۰:۳۰ بامداد ۱۳ دی ۱۳۹۸ (۱ ساعت قبل از انفجار)



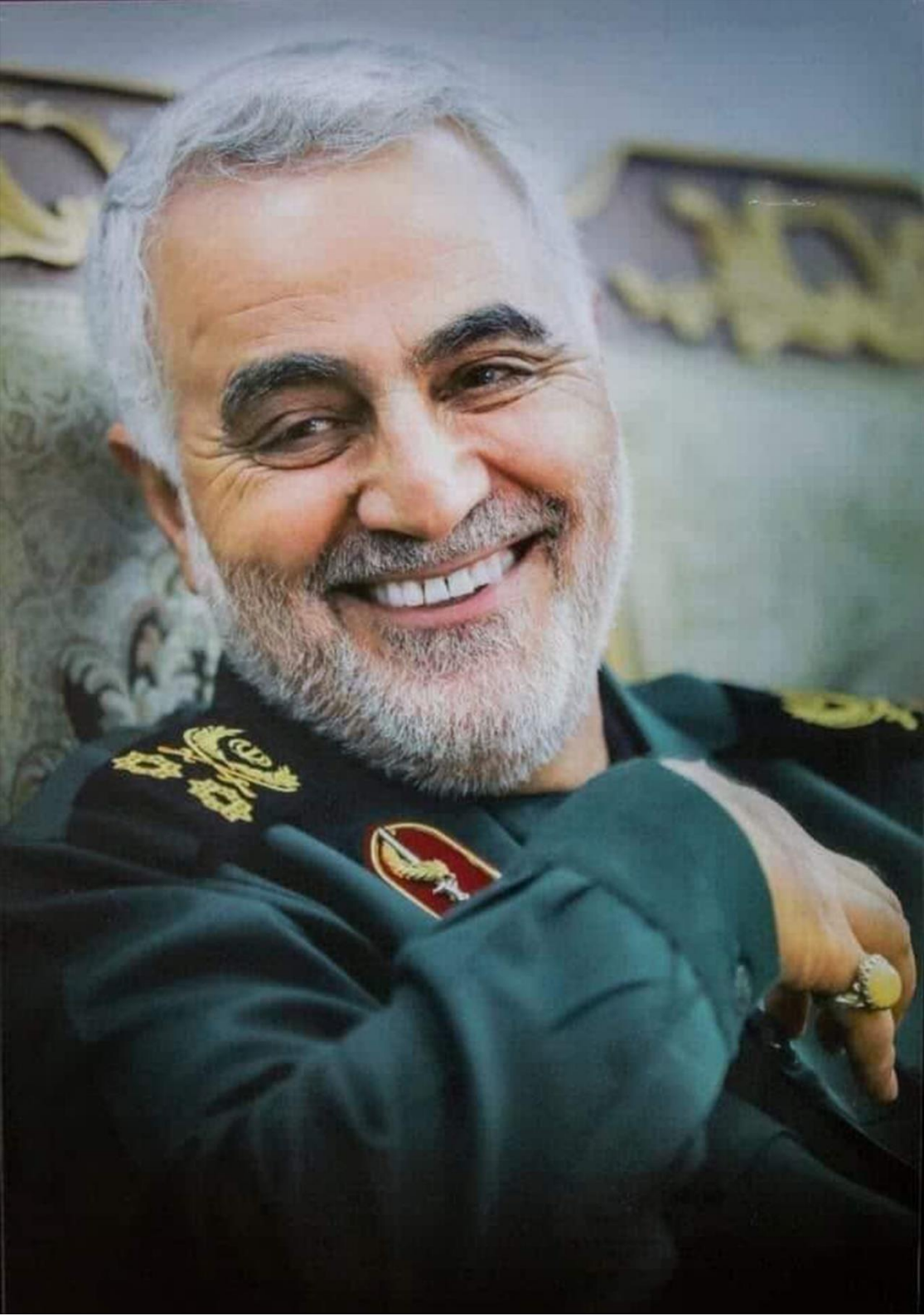
صندلی محافظان و همراهان



خودروی ابومهدی حاج قاسم را سوار میکند و به سمت درب خروجی فرودگاه حرکت میکند



هواپیمای حاج قاسم در فرودگاه بغداد حدود ۱ ساعت تا انفجار





آخرین تصاویر از شهیدان حسن مقاومت و محمد شیبانی از افراد حشد الشعبی در حال عبور از سالن فرودگاه برای سوار شدن بر خودروی دقایقی قبل از انفجار



تصویر ضبط شده از خودروی حامل حاج قاسم و ابومهدی در حال خروج از فرودگاه



۱:۲۰ دقیقه بامداد لحظه انفجار

این تصاویر از پهباد آمریکایی آر-کیو ۹ (RQ-9) فیلم برداری شده است. عملیات ترور و شلیک راکت به خودروی سردار را همین پهباد به انجام رساند.



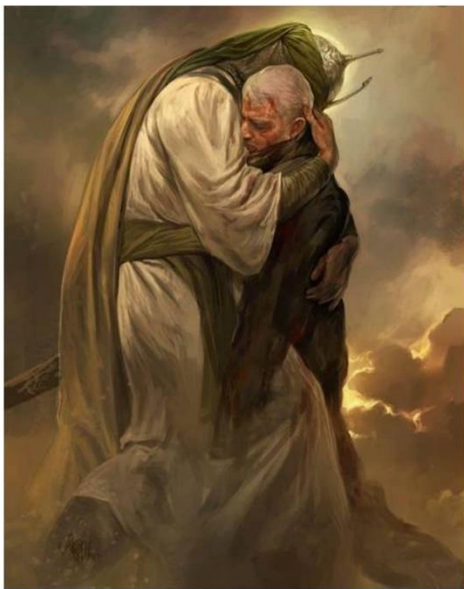
لحظه انفجار از زاویه دیگر. این تصویر از یکی از دوربین های موار بسته فرودگاه بغداد گرفته شده



پنتاگون (وزارت جنگ ایالات متحده) به دستور ترامپ با وقاحت کامل تصاویر و فیلم لحظه ترور را به اشتراک گذاشت. تصاویر موجود از لحظه هدف قرار گرفتن سردار از همین منبع است.



اخم و خنده



انا لله و انا اليه راجعون، ۱:۲۰ بامداد
سردار آسمانی شدن مبارک



بدون شرح...



محل انفجار

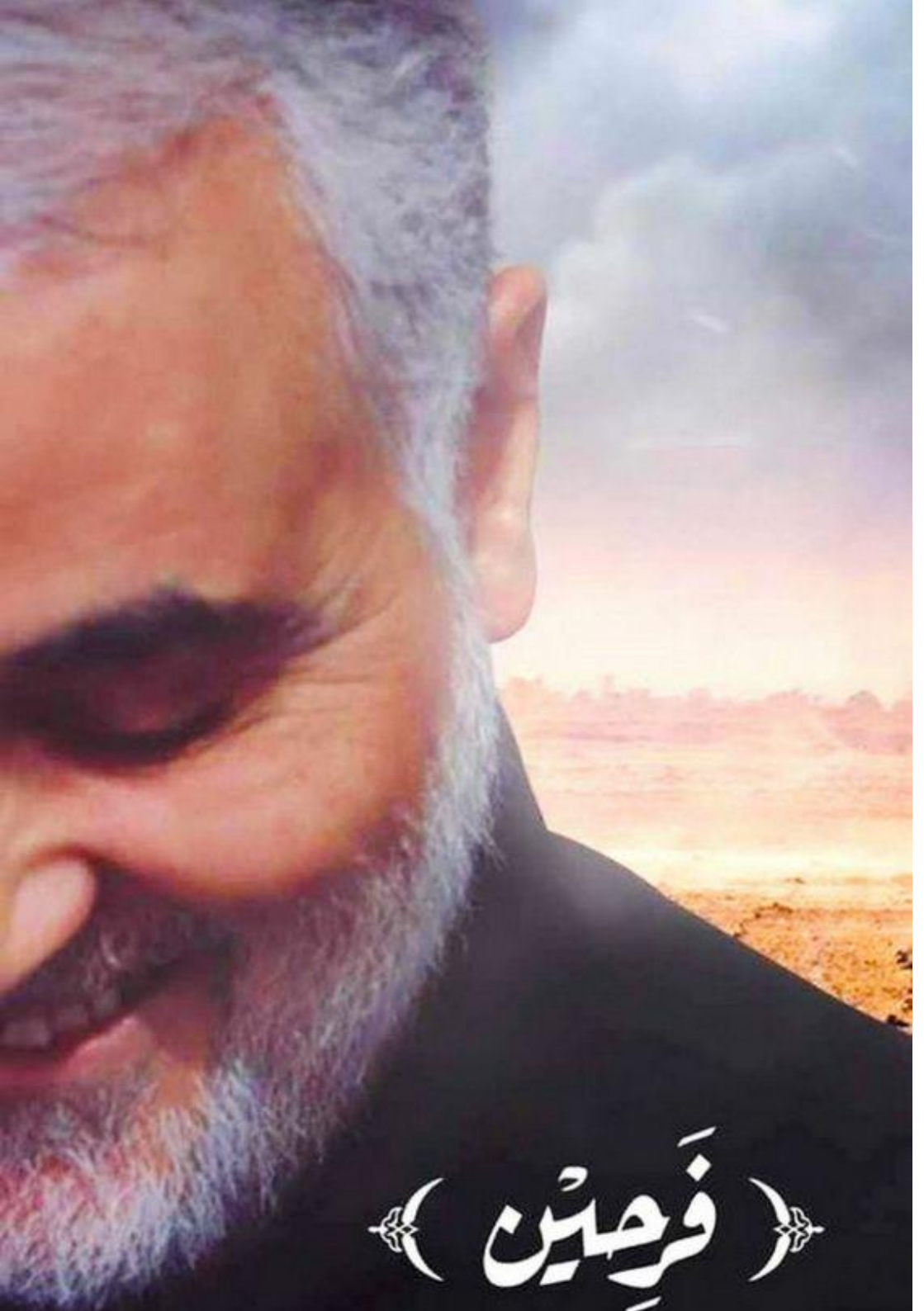


لحظاتی بعد...



دکتر علی خفاف
شهید ابومهدی باقری و معاون اعصابی حشد الشعبی

دکتر علی خفاف (کسی که دست حاج قاسم و باقیمانده پیکر شهدا را از صحنه جمع‌آوری و انتقال داد): درحال تجسس از محل انفجار بودیم، یکی از بچه‌ها گفت دستی پیدا کرده است و به محل افتادن دست رفتیم انگشترش را دیدم شناختم... (باگریه). به خود امیدواری می‌دادم که انشالله اشتباه نمیکنیم و یا حد اقل یکی از آنها (حاج قاسم و ابومهدی) زنده است و سوار ماشین نشده است.
دقایقی بعد پشت سر و تیکه‌ای از گردن یافت شد که موهای سیاه سفیدی داشت. من به خودم امیدواری دادم که موی سر ابومهدی کاملاً سفید است پس این نمیتواند سر و گردن ابومهدی باشد. یکی از افراد شیشه‌ای آورد و موهای این سر را شستیم آن سیاهی رفت و موهای کاملاً سفیدی دیده شد متوجه شدم تکیه‌ای از سر ابومهدی است.. (گریه شدید) ... به تجسس ادامه دادیم و پس از مدتی ساق کف پای راستی پیدا کردیم.
ازجمله درمان‌هایی که برای شهید ابومهدی کرده بودیم طب سنتی و تب سوزنی بود و من این موضوع را پیگیری کرده بودم تا کف پارا دیدم شناختم(گریه... چند لحظه سکوت). پای ابومهدی بغل کردم و کف خیابان نشستیم. نگران ترور پیکر ها بودیم
(ترور مجدد تا مبدا تشیع جنازه ابروندی صورت گیرد) باقی مانده پیکر شهدا و حاج قاسم و ابومهدی را به سردخانه ای در بغداد بردم که کنترل بیشتری داشتیم و امنیت بیشتری برای سلامت پیکرها احساس میکردیم.



(فَرِيقَيْنِ)



بقایای خودروی حاج قاسم و ابومهدی (هم اکنون در محل شهادت سردار در اطراف فرودگاه بغداد موزه ای بنا شده است که خودروی ابومهدی و حاج قاسم و محافظان هم در این مکان نگهداری می شود)



انتقال باقیمانده پیکر سردار به وطن







بزرگترین تشییع جنازه تاریخ پس از تشییع امام خمینی (ره)







خدایا ما چیزی جر خوبی از او ندیدیم...

اللهم إنا لا نعلم منه إلا خيراً...

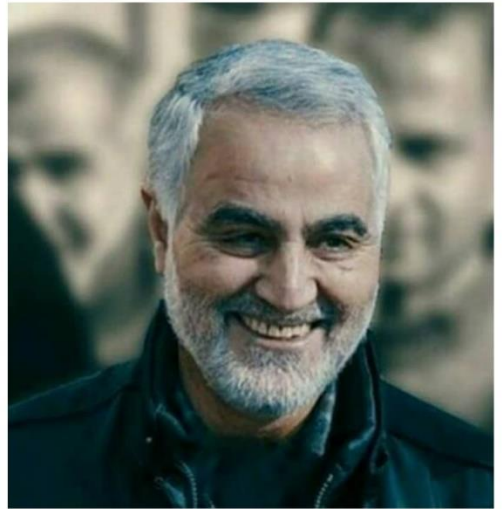


فرزندان حاج قاسم بر سر مزار پدر، حاج قاسم دارای ۵ فرزند می باشد: ۲ دختر و ۳ پسر، حسین - نرجس - محمدرضا - فاطمه - زینب





بدون محافظ و تشریفات بین مردم



در ناوگان عمومی و تعجب مردم از حضور بدون تشریفات سردار



بازدید از گلزار شهدای کرمان (هم اکنون محل دفن حاج قاسم در این نقطه می باشد. کنار شهید یوسف الهی سمت راست تصویر)

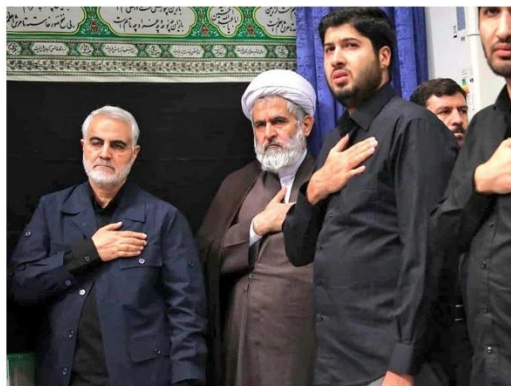
در حال عبور از یکی خیابانهای تهران (بدون محافظ و تشریفات)



بدون محافظ و تشریفات در ترک موتور در منطقه عملیاتی







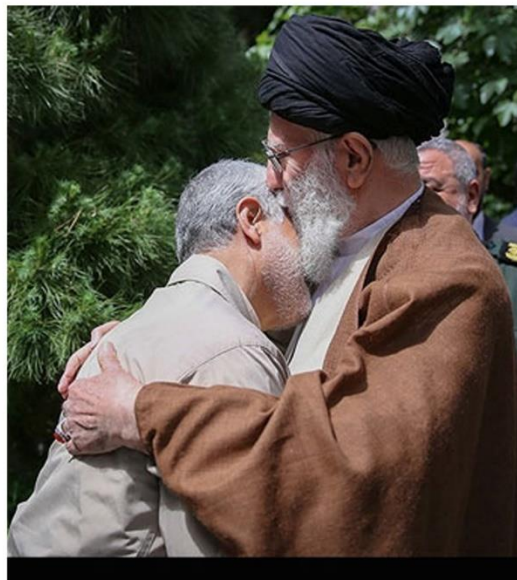
حاج قاسم و فرمانده سازمان اطلاعات سپاه



حاج قاسم و دبیر کل جنبش جهاد اسلامی فلسطین



شهیدان سلیمانی و المهندس و آیت الله رییسی



مثل پدر - در سفر بابل



از راست: سردار حاجی زاده (فرمانده هوا فضا سپاه)
سردار اشتری (فرمانده نیروی انتظامی)
سرلشگر حسین سلامی (فرمانده کل سپاه)
حاج قاسم، مقتدی صدر (رهبر جریان صدر عراق)



در گلزار شهدا کرمان
(مزار حاج قاسم هم اکنون در همین نقطه قرار دارد)







دهه ۵۰ قاسم سلیمانی مشغول به کار در هتل کسرای کرمان



در دوره آموزشی و ابتدایی



۱۳۵۹ قاسم سلیمانی از محافظان فرودگاه کرمان



۱۳۵۴ در جمع اعضای ورزش زورخانه ای و باستانی



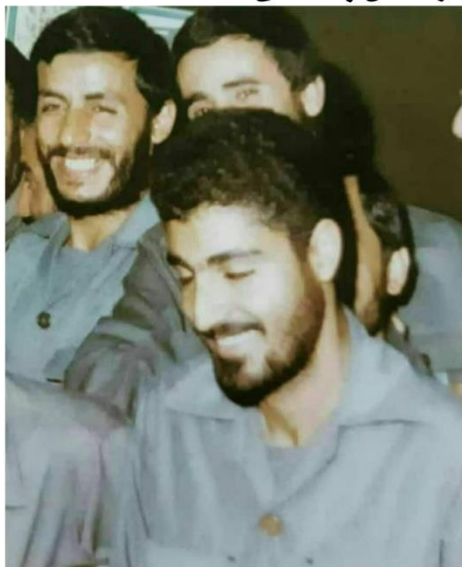
همراه با شهید محمد علی رجایی ریس جمهور وقت



فرماندهان ارشد نظامی دهه ۶۰



باشهیدان زین الدین_ سلشگر رحیم صفوی_ شهید بروجردی



در کنار شهید محمد ابراهیم همت فرمانده لشکر



با شهیدان احمد کاظمی و مهدی باکری و سلشگر باقری
رئیس ستاد کل نیروهای مسلح



در جمع فرماندهان ارشد جنگ با محسن رضایی فرمانده وقت سپاه



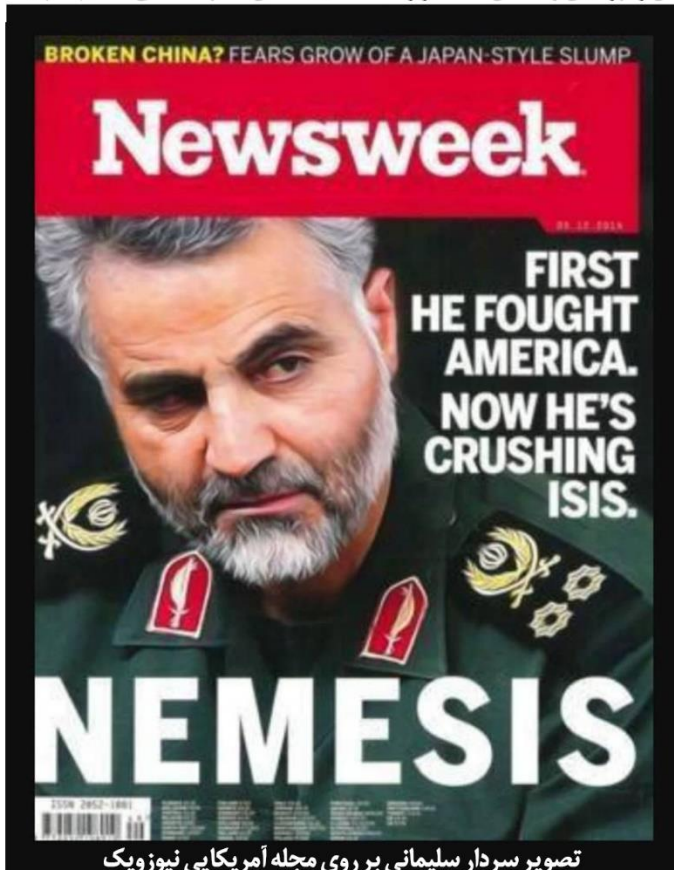
دو فرمانده نیروی قدس در یک قاب
(حاج اسماعیل قآنی تا قبل از شهادت حاج قاسم سال‌ها سمت جانشین را داشته است)



در حال اهداء نشان ذوالفقار برای پایان داعش



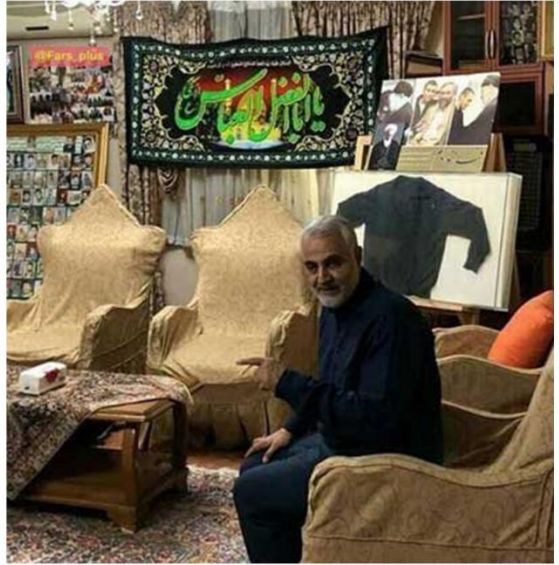
در حال عبور از تونل‌های زیرزمینی و مخفی از راست: سید حسن نصرالله، حاج قاسم، شهید عماد مغنیه



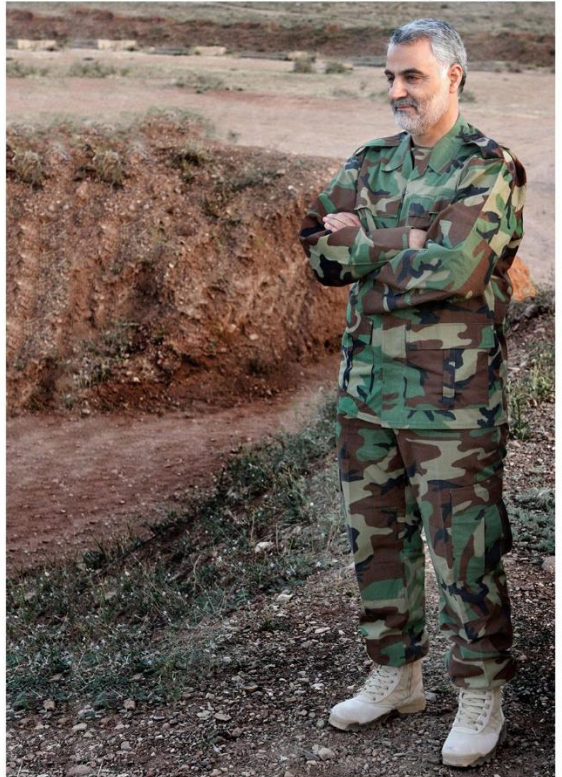
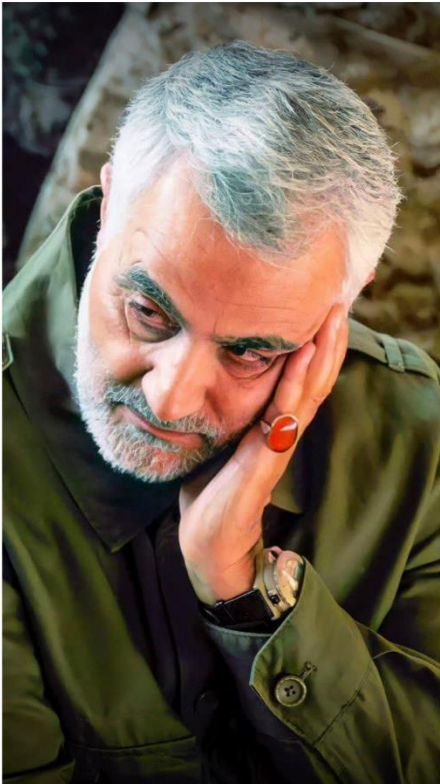
تصویر سردار سلیمانی بر روی مجله آمریکایی نیوزویک



photo - Marica Stein

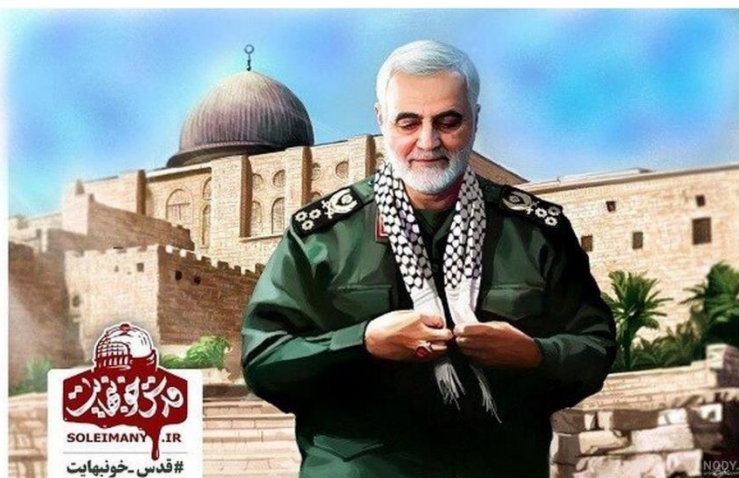


تصویری از منزل حاج قاسم پیراهنی که در قاب است پیراهن شهید عماد مغنیه است که در وقت شهادت بر تن او بود. حاج قاسم این پیراهن را نزد خود نگهداشت.





با پرویز پرستویی بازیگر سینما و تلویزیون

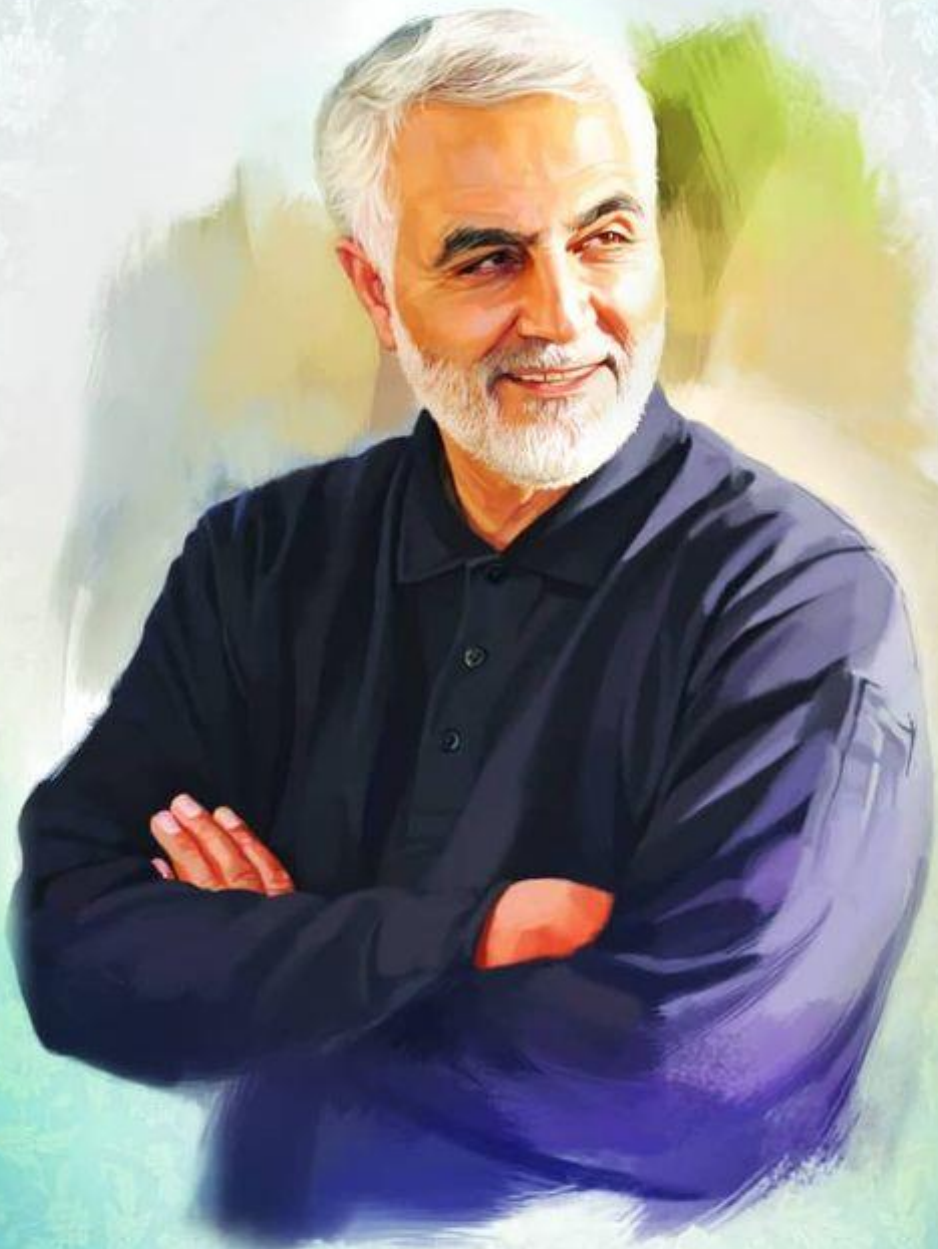


قدس خونیهایت



منبع تصویر: کتاب عکس در دست انتشار توسط انتشارات انقلاب اسلامی

دیدار خصوصی و خانوادگی حاج قاسم سلیمانی با رهبر انقلاب



رهبر انقلاب: در پایان به همه بینندگان عزیز و شنوندگان عزیز عرض میکنم برای شادی روح او سردار بزرگ اسلام و چهره فراموش نشدنی مقاومت شهید قاسم سلیمانی همه یک حمد و یک قل هو الله بخوانید، بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين الرحمان رحيم....

فهرست منابع

۱. بنی‌لوحی، سید علی، **این مرد پایان ندارد: زندگی جهادی سرباز اسلام شهید قاسم سلیمانی**، نشر راه بهشت، اصفهان، چاپ هجدهم، ۱۳۹۸.
۲. شیرازی، علی، **حاج قاسمی که من می‌شناسم**، به اهتمام سعید علامیان، نشر خط مقدم، قم، چاپ سی و هفتم، ۱۴۰۰.
۳. شیرازی، علی، **سیمای سلیمان**، نشر خط مقدم، قم، ۱۴۰۰.
۴. قربانی، مهدی؛ موسوی، لیلا؛ طهماسبی، عالمه، **سلیمانی عزیز، زندگی و رزم سردار شهید حاج قاسم سلیمانی**، نشر حماسه یاران، قم، چاپ هفتاد و پنجم، ۱۳۹۸.
۵. کرامتی، مرتضی، **سربازان سردار**، نشر سه نقطه، قم، چاپ دوم، ۱۳۹۵.
۶. گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی، **مالک زمان: داستان‌هایی برگرفته از سخنان امیرالمؤمنین علی (ع) به مالک اشتر و خاطرات سرباز اسلام شهید حاج قاسم سلیمانی**، نشر شهید ابراهیم هادی، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۹۹.
۷. مزدآبادی، علی‌اکبر، **متولد مارس**، انتشارات یا زهرا (س)، تهران، ۱۳۹۹.

منابع الکترونیک:

۱. مستند ۷۲ ساعت، روایتی مستند از سه روز پایانی شهید حاج قاسم سلیمانی.

۲. www.khamenei.ir
۳. www.eghtesad-farda.com
۴. www.irna.ir

